

بنیاد مطالعات ایران  
برنامه تاریخ شفاهی

سپهبد محسن هاشمی نژاد

RESTRICTED

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده : تیمسار سپهبد محسن هاشمی نژاد

مصاحبه کننده : آقای ماروین زونیس

واشنگتن ، دی . سی . مارس ۱۹۸۲

---

قسمت دوم مصاحبه با تیمسار سپهبد محسن هاشمی نژاد

مصاحبه کننده : ولی رضا نصر

واشنگتن ، دی . سی . ۱۲ آوریل ۱۹۸۹

---

- نحوهٔ تصمیم‌گیری محمدرضا شاه در سالهای آخر پادشاهی، تاثیر بیماری در روحیه، رفتار و تصمیمات او. ۱ - ۳
- نقش تصمیمات دولت آمریکا و رفتار فرستاده‌های دیپلوماتیک و نظامی آن در رفتار فرماندهان ارتش ایران در آستانهٔ انقلاب. ۳ - ۶
- وظائف گارد شاهنشاهی، تاریخچه تحولات و گسترش آن، ارتباط گارد با شاه، اولویت مسائل مربوط به امور نظامی برای شاه، نقش مستشاران نظامی آمریکا در ارتش. ۶ - ۹
- نقش و رفتار واحدهای نظامی در رویدادهای انقلاب. ۹ - ۱۱
- خلاصه‌ای از زندگی‌نامه، سوابق و مشاغل مصاحبه‌شونده. ۱۱ - ۱۵ +
- خاطراتی از مأموریت‌های نظامی مصاحبه‌شونده، نحوه انتخاب‌رؤسا و اعضاء گارد شاهنشاهی، ارتباط رؤسای گارد با شخص شاه، توسعه گارد. ۱۵ - ۲۴ +
- نقش مذهب در ارتش، نحوه و کیفیت سربازگیری برای گارد. ۲۵ - ۲۹
- نقش گارد در حفظ جان شاه و خانواده سلطنتی، ارتباط گارد با ساواک و شهربانی در مسائل حفاظتی. ۳۰ - ۳۲ +
- نکاتی دربارهٔ تحولات در توانایی‌های گارد و تغییرات در فرماندهی آن. ۳۲ - ۳۶ +
- نقش گارد در جریان‌ات ۲۸ مرداد و درسوء قصد به شاه در فروردین ۱۳۴۴، ماجرای سوء قصد. ۳۶ - ۴۴
- اغتصابات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، نقش گارد و ارتش، نقش ساواک، نقش اسدالله علم. ۴۴ - ۴۷

نقش‌گارد در انقلاب ۱۳۵۷ ، آمادگی ارتش برای مقابله با تظاهرکنندگان  
از نظر تجهیزات ، نحوه تصمیم‌گیری ها ، بلاتکلیفی فرماندهان ارتش .

۴۷ - ۵۰

خاطرات از روحیه ، خلیات و ویژگیهای محمدرضا شاه ، نحوه تصمیم‌گیری  
و مشارکت او در فراگرد تصمیم‌گیری ، ویژگیهای مذهبی شاه ، بیماری  
شاه .

۵۱ - ۵۵

سؤال : من مشغول تهیه کتابی هستم درباره انقلاب ایران و سعی می کنم نقش شاه را در انقلاب درک کنم. چون آن طوری که من در پاره انقلاب فکر میکنم این انقلابیون نبودند که پیروز شدند، بلکه رژیم بود که شکست خورد. رژیم شاهنشاهی بود که پھر تقدیر شکست خورد. من کوشش میکنم درک کنم که رژیم شاهنشاهی چگونه شکست خورد یا قادر نشد با قدرت انقلاب مقابله کند و یا در مقابل انقلاب قدرت خود را حفظ کند. بنا براین، شخص شاه کلید این رمز است. ضمناً من همچنین میخواهم درک کنم که وقایع در سایر ردهها و مراتب رژیم چگونه بوده است. مثلاً نوع پرسشهایی که میخواهم از شما بکنم عبارتست از : برداشت شخص شما از اعلیحضرت در طول سالهای اخیر سلطنت ایشان. آیا احساس میکردید ایشان در سالهای اخیر تغییر کرده بودند؟ خیلی ما فکر میکردند که این تغییر مشهود بود. آیا بنظر شما ایشان در سال ۱۹۷۰، ۱۹۷۵ و ۱۹۷۸ همان شخص بودند ؟ ثانیاً میدانیم اعلیحضرت وقت زیادی صرف ارتش میکردند. ارتش برای ایشان خیلی مهم بود. بواسطه توجه ایشان به موقعیت جغرافیائی/سیاسی ایران و اهمیت دادن به مسائل سوق الجیشی کشور در آن منطقه از خلیج فارس، وقت زیادی صرف ارتش میکردند در صورتی که به اهمیت نقش ارتش در امور داخلی کشور توجه زیادی نمی کردند، شاید فکر نمی کردند که برای ابقای حکومت ایشان، ارتش باید سهم مهمی در داخل ایران داشته باشد. این نوع سوءالها. ثالثاً رفتار ایشان با ارتش چگونه بود؟ آیا ایشان روزمره در کارهای ارتش مداخله میکردند، یا به امراء اجازه میدادند عملیات روزمره خودشان را اداره کنند و فقط در موارد لازم کسب راهنمایی و دستور کنند؟ این سه ناحیه کلی سوءالها است.

تیمسار هاشمی نژاد: آیا میخواهید به انگلیسی جواب بگوییم ؟

سؤال : مرطوب برای شما راحت تر است. اگر چیزی را متوجه نشدم از خانم آق اولی می پرسم. (خانم آق اولی) اگر فارسی صحبت کنید بهتر است.

تیمسار هاشمی نژاد : تا آنجا که من متوجه شدم سؤال اول شما مربوط است به اینکه وضع و حال اعلیحضرت در سال آخر بچه نحو بود و آیا ایشان از نظر سلامتی مزاج و وضع کلی با سالهای قبل فرقی داشتند یا خیر؟ بطور قطع در سال آخری که در ایران بودیم اعلیحضرت حالشان پهبیچوجه با سالهای قبل قابل مقایسه نبود. بخوبی مشاهده میشد که قوای ایشان همینطور بتدریج تحلیل میرفت. انسان احساس میکرد که به بدن قوی ایشان يك بیماری حمله کرده و ایشان را تحت فشار قرار داده است. مسلماً من پارهها فکر کردم که اگر هر شخص دیگری بجای پادشاه بود با این بیماری مسلماً نمی توانست ادامه کار دهد. مطمئناً بعلت احساس مسئولیت، ایشان سعی داشت که بتواند مملکت را بیک ترتیبی به يك راه صحیحی برساند. ولی خوب مطمئناً بیماری هر روز بیشتر اثرش را نشان میداد.

سؤال : فکر می کنید این بیماری چه وقت شروع شد؟

تیمسار هاشمی نژاد: آن موقعی که ما بیشتر متوجه شدیم همان سالهای آخر بود ولی فقط حدس زده میشد. حدس زده میشد که ایشان تقریباً از چهار، پنج سال، پیشتر، شاید از سال ۷۲ بعد متوجه این بیماری شدند و با داروهائی که ایشان استفاده میکردند، که بعضی مواقع پیش از حد بود، تشخیص داده میشد بعلت يك

بیماری است که این داروها به ایشان داده میشود.

سؤال : شما این را فهمیدید؟

تیمسار هاشمی نژاد : من درحقیقت شاید تا موقعی هم که به آمریکا آمدم متوجه نشدم که ایشان مبتلا به این بیماری هستند. حقیقت این است. احساس میکردیم که ایشان مانند گذشته یک فرد قوی نیست و مسلماً یک بیماری است که به این ترتیب ... بله.

سؤال : شما میدانید چه داروهائی مصرف میکردند؟

تیمسار هاشمی نژاد : متأسفانه اصلاً اسامی داروها را نمیدانم. ولی بعضی مواقع میدیدم که ایشان چند تا قرص مختلف میخورند. بنظر میرسید که باید برای یک بیماری باشد که انسان از این قرصها استفاده بکند.

سؤال : من میدانم ایشان در یک مصاحبه‌ای گفتند که از قرصهای خواب آور استفاده میکردند. زیرا وقتی که شاه هستند خوابیدن پرایشان خیلی راحت نیست.

تیمسار هاشمی نژاد : شاید، احتمالاً بین آنها قرص خواب آور هم بود. ولی خوب در عین حال احتمالاً قرصهای دیگری هم بود که ضمناً در خواب هم اثر گذاشته بود. کم خوابی یک ناراحتی بود که ایشان همیشه اظهار میکردند. بعلت گرفتاریهای مملکتی، فشار کار و اینها، کم خوابی یکی از مواردی بود که ایشان همیشه از آن احساس ناراحتی میکردند.

سؤال : راجع به این مطلب صحبت میکردند؟

تیمسار هاشمی نژاد : نه، ولی خوب ما احساس میکردیم. در برخوردها میدیدم ایشان غالباً یک چنین اظهاری را، نه اینکه به من میکردند، بلکه در بعضی مواقع در صحبت می گفتند. مثلاً وضع خواب و از این قبیل. از اینجهت متوجه شدم.

سؤال : و نتایج این بیماری در این سالهای اخیر یا سال آخر چه بود؟ من فکر میکنم که نمی توانستند تصمیم بگیرند و برای تصمیم گرفتن قاطع باشند.

تیمسار هاشمی نژاد : من غالباً راجع به این مطلب فکر کرده‌ام. من همیشه فکر میکنم که آدمی که این بیماری را دارد، که در وجنات و قیافه احساس میشود. اصولاً آدم تعجب میکرد که چطور ایشان میتواند کار روزانه را ادامه بدهد. برای اینکه با یک چنین بیماری بدن کمتر بشری حاضر است که این کار را ادامه بدهد. باید یک آدم خیلی قوی باشد از لحاظ بدنی و یا یک خیلی احساس مسئولیت بکند. والا خوب هرکسی یک چنین بیماری داشت که اینطور اثرش نشان داده میشود. مطمئناً بعلت بیماری شاید یک فکر

دیگری ایشان باید میکرد. مثلاً "خوب، کار را بیک عده دیگری یا به شخص دیگری واگذار میکرد یا احتمالاً" همانطور که در آخر کار، شورای سلطنت تشکیل شد، شورای سلطنت تشکیل میشد یا علیاحضرت شهبانو یا احتمالاً "خود اعلیحضرت فعلی، اعلیحضرت رضا شاه دوم... ولی بعقیده من احساس مسئولیت، مسئولیت مملکتی، نمی گذاشت که ایشان این بار را از روی دوش خویش باصطلاح بردارد، یعنی واقعا" خودش را بیک شخص مسئولی میدانست، منتها خوب، گرفتاری و مشکلات خیلی باصطلاح زیاد شد و هر روز هم زیاد میشد که کاملاً" مسائل روشن است که بکجا منتهی شد.

سؤال : در یکی، دو کتاب که درباره انقلاب نوشته شده، من جمله آنکه "سالیوان" نوشته، او اظهار داشته است که رفته بود ژنرال ازهارى را ببیند، پس از آنکه ژنرال ازهارى حمله قلبی کرده و بیمار شده بود، و ژنرال پاو گفته بود (نه عیناً" ولی چیزی شبیه به این) " به دولتتان بگوئید که کشور از دست رفته است. بهلت آنکه شاه قادر نیست تصمیم بگیرد." این تقریباً" تاریخ ۱۰ نوامبر بود. حال فرض کنیم این گفته صحت دارد، چه موقعی شما به این نتیجه رسیدید که کشور از دست رفته است ؟

تیمسار هاشمی نژاد: در ماه نوامبر اصولاً" وضع بطوری بود که یاس آور بود. همه ما واقعا" احساس ناراحتی میکردیم و احساس میکردیم که مملکت دارد از دست میرود. مطمئناً" همه افسرانی که در رده و درجات بالا بودند، این احساس را داشتند. در یک جلسه‌ای که تقریباً" شاید ۱۵ روز یا ۲۰ روز قبل از عزیمت اعلیحضرت با سایر افسران تشکیل شد همه افسران درجات بالا، فرماندهان، همه متفق القول، همه احساس ناراحتی نسبت بوضع مملکت میکردند. بنابراین همه ما تقریباً" در ماههای آخر این احساس را داشتیم و خود من و سایر افسران چند بار این مطلب را، بطور دسته جمعی و یا فرد فرد، به اعلیحضرت اظهار و از ایشان درخواست اقدام عاجل میکردیم .

سؤال : عکس العمل ایشان چه بود؟

تیمسار هاشمی نژاد : البته اعلیحضرت همیشه گوش میکردند، مطالب را می شنیدند. یکی دو بار اظهار کردند که دستوراتی راجع به این کار خواهند داد. موقعی که خود من بطور فردی گزارش میدادم و در موقعی که بطور دسته جمعی ما رفتیم بحضور اعلیحضرت، ایشان نظرشان پراین بود که با حضور ایشان در مملکت نمیشود کودتائی کرد.

سؤال : منظور شما کودتا توسط ارتش است و یا مخالفین رژیم؟

تیمسار هاشمی نژاد: کودتائی که بوسیله نظامی ها برپا بشود. ایشان معتقد بودند که با حضور ایشان نمیشود چنین کاری را کرد.

سؤال : اما ایشان خود را در مسیر اقدامی برای نجات موقعیت قرار نمیدادند؟... یعنی اقدام مثبتی برای نجات موقعیت نمیکردند؟

تیمسار هاشمی نژاد: ایشان آنچه که مسلم بود تلاش خودشان را میکردند. اعلیحضرت، تلاش میکردند. منتهی اوضاع و احوال طوری بود که این تلاش با آن صورت کافی نبود، اگر کافی بود که به این وضع نمیرسید. کافی نبود این تلاش. بنابراین بعقیده من جمع بیماری و مجموعه اینکه اتفاقات ناگوار هر روز بیشتر میشد، همه اینها سبب میشد که تلاش ایشان برای انجام چنین کاری به نتیجه نمیرسید.

سؤال : ایشان فکر میکنم این را می دانستند، باید می دانستند.

تیمسار هاشمی نژاد : بله.

سؤال : بنظر شما ایشان چه موقع در فکر خودشان به این نتیجه رسیدند که ماجرا به شکست منتهی شده است سپتامبر، اکتبر، نوامبر؟

تیمسار هاشمی نژاد : شاید ایشان موقعی که در ایران بودند فکر نمیکردند که بطور کلی باصطلاح باخته باشند. شاید یک چنین فکری را نمی کردند. تصور ایشان این بود که اگر ایشان برای بیماری از مملکت خارج بشوند، مردم مجدداً اقدامی خواهند کرد. یا پوسیله مردم، یا پوسیله ارتش، که دومرتبه ایشان به مملکت برگردند. من یقین دارم که ایشان این فکر را نمیکردند که دیگر به مملکت برخواهند گشت. برای اینکه من از پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت شنیدم که اعلیحضرت مخصوصاً تأکید داشتند که تعداد لباسی که برای این مسافرت بفرمیدارید زیاد نباشد، ما بفرمیگردیم، ما بفرمیگردیم. ایشان با یک چنین فکری مملکت را ترک کردند.

سؤال : سر و صدای زیادی در امریکا درباره کوتاهی دولت کارتر درباره بموقع نفرستادن گاز اشک آور و وسائل ضد اغتشاش که ایران درخواست کرده بود پراه افتاد. اداره حقوق بشر وزارت خارجه امریکا باید تحویل چنین وسائلی را تصویب میکرد، آنها از تاریخ مارس تا نوامبر یا آن حدود تصویب نکردند و در نتیجه گاز اشک آور ارسال نشد. آیا این موضوع بنظر شما اهمیت زیادی ندارد؟

تیمسار هاشمی نژاد : حقیقت مطلب را اگر بخواهیم بگوئیم البته مسئله گاز اشک آور و امثال آن مسائلی بود که دیگر در آن مراحل بحرانی ... من شخصاً معتقدم که ما اصولاً نبایستی می گذاشتیم که مملکت بجائی برسد که ما از یک نیروی خارجی درخواست بکنیم که برای ما گاز اشک آور بفرستند یا نمیدانم فلان چیز بفرستند. باید وضع مملکت از ابتداء بصورتی پیش برده میشد که احتیاج به این روزها پیدا نمیشد. بنابراین، تمام این گناه را به اینصورت بگردن کسی اداختن درست نیست. البته خوب دستگاه پرزیدنت کارتر هم حقیقتاً یک طرح صحیحی برای ایران نداشت، اصولاً اینها اطلاع صحیحی هم نداشتند. اطلاعاتشان، آنچه که باید واقعا وضع ایران را روشن بکند، معلوم شد که درست نبود. حالا شاید کشورهایی نظیر فرانسه یا اسرائیل اطلاعات خیلی دقیقتری راجع به ایران داشتند تا آمریکائیهها. ولی بطور کلی از نظر اداره یک مملکت و از نظر وضع خود ما، خودمان باید مملکتمان را طوری پیش می بردیم که در آن روزهای حساس منتظر گاز اشک آور یا این چیزها نباشیم. ملاحظه می کنید، این است. البته دستگاههای دولتهای مختلف برای منافع خودشان فکر می کنند. امریکائی برای امریکا فکر میکنند.



کشورهای دیگر برای خودشان فکر می کنند. این ما هستیم که باید برای اداره مملکتمان فکر می کردیم و قدم مقدم را می پیش می بردیم که به این نقطه منتهی نشود. آخرش باینجا نرسد. بیشتر یا بهتر از این، من نمیدانم.

سؤال : بسیار خوب. می توانید بمن بگوئید که بنظر شما وقتی ژنرال " هایزر " به ایران آمد دنبال چه نقشی بود؟ ایرانیان مختلف نظرات مختلفی درباره اینکه " هایزر " چه میخواست بکند دارند. شاید خودش هم خاطر جمع نبود که چه باید بکند؟

تیمسار هاشمی نژاد: من اسامی ژنرال " هایزر " را نه ملاقات کردم. نه با ایشان مذاکره کردم ولی تا آنجائیکه من اطلاع دارم، اطلاع هم بیشتر روی گفته های اشخاص است و چیزهایی است که در کتابها منتشر شده. ژنرال " هایزر " سعی داشت که از درگیری ارتش در باصطلاح ایجاد يك کودتا و نظیر آن جلوگیری کند. نگذارد که این کار بشود. تا آنجا که من اطلاع دارم. چرا من این را مخصوصاً تاءکید میکنم؟ بجهت اینکه در موقعی که اعلیحضرت مملکت را ترك کردند به فرماندهان ارتش تاءکید کردند. که با آقای بختیار که نخست وزیر بود همکاری داشته باشند. ولی این همکاری انجام نشد و من فکر میکنم که احتمالاً ژنرال " هایزر " مانع از این شد که ارتش و بختیار دستجمعی با هم مقاومت و ایستادگی بکنند. در نتیجه فرماندهان ارتش تقریباً بدون اطلاع آقای بختیار يك موافقتی را اعلام کردند و باصطلاح خودشان را همراه انقلاب نشان دادند. درحالیکه فرمان اعلیحضرت به فرماندهان ارتش این بود که با آقای بختیار همکاری بکنند و این کار نشد. این همکاری با آقای بختیار نشد. حالا آیا ژنرال " هایزر " مانع از این بود یا هرچه بود. بهرحال اینکار نشد. شاید اگر ارتش و آقای بختیار که نخست وزیر بود با یکدیگر کار میکردند شاید، باز روی شاید خیلی تکیه میکنم. شاید جریان بصورت دیگری پایان می یافت. ولی یکمرتبه آقای بختیار متوجه شد که ارتش دیگر از او پشتیبانی نمی کند.

سؤال : تصور اینکه پس از آن چند ماه ارتش بطور یکپارچه پشت سر آقای بختیار پایستد مشکل بنظر میرسد. شاید چنین اشتطاری از ارتش دشوار بود. از ارتشی که حوادث آن چند ماه را پشت سر گذاشته بود.

تیمسار هاشمی نژاد: اگر پادشاه که فرمانده ارتش بودند يك چنین فرمائی دادند، وظیفه فرماندهان این بود که باید این فرمان را اجرا میکردند. از نظر من که يك نظامی هستم باید این فرمان اجرا میشد. باید این فرماندهان بهر صورتی که بود با بختیار همکاری میکردند. با او هم آهنگی میکردند و اگر نکردند این بنظر من صحیح نبود. من نمیگویم، شاید با آن اوضاع و احوالی که پیش آمده بود اگر هم با بختیار همراهی میکردند شاید باز هم موفق نمی شدند. ولی بهر صورت امر براین همکاری بود. امر نظامی این بود و پایستی این امر نظامی اجرا میشد. حالا اگر شکست خورده میشد آن بچای خودش. اصولاً، البته چون خودم نظامی هستم باید يك مطلبی را بگویم. ارتش برای جنگ با مردم ساخته نشده بود. ارتش برای دفاع از حدود و ثغور ساخته شده بود. ولی خوب معهذا مواقعی پیش میآید که ارتش مجبور است برای حفظ مملکت همکاری را انجام دهد. مثل يك بیماری که يك موقعی پایش يك بیماری پیدا میکند، باید پایش را قطع کنند. ارتش هم ناچار است بهرحسب ماءموریتی که دارد ماءموریتش را انجام بدهد.

پس پناہبراین، اگر یک چنین فرمائی به ارتش داده شد، باید این فرمان را تا آخر سر پایستد و اجرا کند، حالا اگر در این فرمان، در این بحث، شکست خورد خوب بالاخره شکست خورده است، اما باید می ایستاد.

سؤال : بنظر من بعضی از فرماندهان، پوضوح، زود تسلیم شدند؟

تیمسار هاشمی نژاد: من اطلاع ندارم. میدانید، اشخاص را نمیشود بدون اطلاع متهم کرد. من نه خودم آنجا بودم و نه اطلاع دارم. اما آنچه از مجموعه چیزها می شنوم این است که آنها یا دولت، یا بختیار همکاری و همراهی نکردند.

سؤال : چه موقع شما ایران را ترک کردید؟

تیمسار هاشمی نژاد: من یکروز قبل از اعلیحضرت و پفرمان اعلیحضرت همراه با والاحضرتها، والاحضرت فرحناز و والاحضرت علیرضا به آمریکا آمدم. من درحقیقت برای مرخصی آمدم، مدتها بود که از مرخصی استفاده نکرده بودم. بعد از اینکه به من کاری محول نشد، با عده ای از افسران حضور اعلیحضرت رفتیم و از ایشان استدعا کردیم که اجازه بفرمایند که ما اقدامی نکنیم، اعلیحضرت همانطور که شرح دادم گفتند که با حضور ما نمیشود. البته بعدها رئیس ستاد دیگری تعیین شد و در نتیجه شغلی بمن واگذار شد، من بطوریکه اطلاع دارم ژنرال آچودان اعلیحضرت و رئیس سرای نظامی بودم، پناہبراین کار من با اعلیحضرت بود. من فکر می کردم که اگر اعلیحضرت پروند، در این موقع بحرانی این فرماندهان، مخصوصاً آنهاست که پیشان وظیفه ای محول شده بود، باید پششینند و تصمیم بگیرند که اقدام نکنند. اینست که چون بمن کاری محول نشده بود من از اعلیحضرت استدعا کردم که یا با ایشان پمانم، هرچائی که ایشان میخواهند پروند با ایشان پروم، چون سالها فرمانده گارد اعلیحضرت بودم، و یا اینکه از مرخصی استفاده کنم. ولی بعداً اعلیحضرت پوسيله رئیس تشریفاتشان بمن امر کردند که فقط تا آمریکا والاحضرتها را پرسیانم و بعد از مرخصی استفاده کنم. پناہبراین، من مثل یک نظامی، مثل یک سرپاز، وظیفهام این بود که والاحضرتها را پرسیانم و پمحص اینکه رساندم به امریکا رفتیم به مرخصیم. واقعا تصمیم پراین بود که مرخصیم که تمام شد مجدداً برگردم، ولی خوب دیگر پرخورد کرد پایسکه انقلاب شد و دیگر نشد.

سؤال : شما چه موقع به فرماندهی گارد شامنشاهی منصوب شدید؟

تیمسار هاشمی نژاد: در سال ۱۹۶۲ من فرمانده گارد شدم تا ۱۲ سال تا ۱۹۷۴، من درست ۱۲ سال فرمانده گارد بودم و در سال ۱۹۷۴ من رئیس سرای نظامی شدم، ۴ سال ژنرال آچودان اعلیحضرت بودم.

سؤال : پگوئید ماءموریت گارد شامنشاهی چه بود؟

تیمسار هاشمی نژاد: وظیفه گارد شامنشاهی این بود که از خاندان سلطنت حفاظت پکند. تمام پرنامه و ماءموریت ما و اساس سازمان گارد پراین بود که از خاندان سلطنت حفاظت کند. بعداً که من فرمانده گارد

شدم بتدریج براین مشاغل من اضافه شد. مثلاً" در يك زمان من فرمانده گارد بودم. فرمانده تاءمین تهران هم بودم ( استان تهران). رئیس شورای امنیتی تمام استان تهران هم بودم. در ابتداء که گارد را تحویل گرفتیم در حدود ۲۷۰۰ نفر تعداد گارد بود ولی وقتی تحویل دادم ۲۲۰۰۰ نفر بود. یعنی تمام نیروهای تهران در مواقع ضروری تحت امر من. فرمانده تاءمین تهران. در میآمد.

سؤال : اما وظیفه گارد شاید اساساً حفظ کردن و دفاع از خاندان سلطنت و سازمانهای سلطنتی در مقابل ارتش بود؟

تیمسار هاشمی نژاد: خیر، من پشما بطور قطع بگویم که نظامی‌ها به پادشاه صد درصد وفادار بودند. شاید تا آخرین لحظات. این را من میتوانم پشما بگویم. اعلیحضرت هر امری میدادند. نظامی‌ها، فرماندهان نظامی اجرا میکردند. اصلاً هیچ وحشتی از نظامی‌ها نبود. اصلاً هر دستگاہی، چه جمهوری باشد چه سلطنت، از نظر تاءمین نیاز دارد که يك سازمانی داشته باشد. این سازمان هم برای تاءمین اعلیحضرت، اعلیحضرت، والاحضرتها، خانواده سلطنت، همه اینها بوجود آمده بود. و الا مسلماً مسئله اینکه فکر نکنید پرعلیه نظامی‌ها بود. نبود. صد درصد.

سؤال : ولی من درباره انواع سلاحهای که گارد شاهنشاهی داشت فکر میکنم که آنها نوع سلاحهای نبود که برای مقابله با اغتشاش باشد؟

تیمسار هاشمی نژاد: در ابتدائی که من گارد را تحویل گرفتیم که عده آن ۷۰۰ ر ۲ نفر بود فقط مأموریت حفاظت اعلیحضرت را داشت. بعدها مأموریتهای دیگری بمن واگذار شد. مثلاً "تقریباً" گارد بصورت يك سپاه مرکز درآمد. سپاهی که استان مرکز را حفظ میکرد. یعنی تنها مأموریت ما حفاظت اعلیحضرت نبود. فقط يك قسمت از مأموریت ما آن بود و قسمت دیگری این بود که ما يك مأموریت منطقه‌ای داشتیم. استان تهران را مراقبت می کردیم.

سؤال : پیش از انقلاب، در سال ۱۹۷۰ یا ۱۹۷۵ تا چه میزانی شاه مستقیماً در امور و فعالیتهای روزمره گارد مداخله میکردند؟ آیا هر روز ایشان را ملاقات میکردید؟

تیمسار هاشمی نژاد: هر روز. هرروز با ایشان ملاقات داشتم.

سؤال : درباره چه بحث میکردید؟

تیمسار هاشمی نژاد: اگر من احتیاجی داشتم. مسئله‌ای پیش میآمد. راجع به گارد گزارش میدادم. اما اگر چنانچه احتیاجی نبود شاید يك هفته میگذشت و من گزارشی نداشتم به اعلیحضرت پدهم. ولی هر وقت نیازی بود. هر وقت احتیاجی بود من به اعلیحضرت گزارش میدادم و ایشان دستوراتی به من میدادند و من آن دستورات و اوامر را به ستاد ابلاغ میکردم که يك چنین چیزهایی را امر فرمودند که باید اجرا بشود. یعنی من تماس مستقیم با اعلیحضرت بود. فرمانده گارد مستقیماً" تحت فرمان اعلیحضرت بود.

سؤال : طبق مطالبی که درباره نحوه تصمیم گرفتن شاه خوانده‌ام. بنظر می‌رسد که ایشان در اخذ تصمیم خیلی سریع بود. یعنی بدون علاقه به مطالعه و غور و دریافت گزارش بررسی در قبال جوانب مسئله عرضه شده. آنرا تصمیم می‌گرفت که چنین می‌کنیم.

تیمسار هاشمی نژاد: نه، متأسفانه من بهیچوجه با این نظر شما موافق نیستم. یعنی با این ترتیب اصلاً نبود. مطلب پایین صورت بود که هر مسئله‌ای پیش می‌آمد، فرماندهان هر نیرو، زمینی، دریایی، هوایی، بررسی و مطالعات خودشان را می‌کردند، این اشخاص بصورت نهائی گزارشان را به ستاد میدادند در ستاد بزرگ ارتشتاران، این گزارشا را مطالعه می‌کردند و پیشنهادهای تهیه می‌کردند، این پیشنهادها و این گزارشا درست می‌آمد به بالاترین نقطه فرماندهی و ایشان بطور دقیق تمام این گزارشا را مطالعه می‌کرد و باصطلاح بهترین راه حل را تصویب می‌کرد. شاید احتمالاً خودشان هم يك اوامری میدادند، ولی بطور قطع مطالعات پوسيله ستاد میشد. برای اینکه اعلیحضرت از نظر کارها واقعا "يك فرد خیلی" اورگانیزر (Organizer) بودند یعنی هر وقت هرکمی را سر هر مسئولیتی می‌گذاشتند ایشان کار و مسئولیت را از این شخص می‌خواستند. بنابراین، هر وقت این شخص پیشنهادی میداد، اگر بررسی شده بود، تا هنگامی که این فرد سر آن کار بود، این پیشنهاد را تصویب می‌کردند. تا هنگامی که من فرمانده گارد بودم، هر وقت هر گزارشی به اعلیحضرت میدادم، تقریباً تمام این گزارشا تصویب میشد. همینطور فرماندهان سایر نیروها. مگر آنکه آنها را عوض می‌کردند، در آنصورت فرمانده دیگری بود. تا آنجائیکه من میدادم، بخصوص ۱۲ سالی که من با ایشان تماس داشتم، هرگز ایشان ابتدا بساکن مطلبی را خودشان عنوان نمی‌کردند، بلکه من وقتی مسئله را تشریح می‌کردم ممکن بود ایشان بر اثر تجربیاتی که داشتند يك مطالبی اضافه بکنند. ولی هرگز ابتداء بساکن چیزی بمن نمی‌گفتند که فلان کار را برو بکن. ملاحظه کردید.

سؤال : پس ایشان مطالعه و بررسی ستادی قابل اتکاء را بدست می‌آوردند؟

تیمسار هاشمی نژاد: صد درصد.

سؤال : من این احساس را دارم که می‌گفتند : پرویم این نوع طیاره‌ها را بخریم، پیاوریدشان اینجا؟

تیمسار هاشمی نژاد: در مورد خرید وسائل نظامی مطمئناً فرماندهان نیروها، ابتدا يك ما موریتی پیدا می‌کردند که پروند مطالعه کنند، اینها می‌رفتند مطالعه می‌کردند بعد می‌آمدند گزارش میدادند که مثلاً فلان وسائل را ما احتیاج داریم. اعلیحضرت هم روی وسائل ارتش اطلاعات خیلی زیاد داشتند، ایشان مطالعه می‌کردند، علاقمند بودند. خود ایشان البته ممکن بود که این گزارشات را حك و اصلاح بکنند، اضافه، کم بکنند و بعد نسبت به آنها دستوراتی بدهند. ولی مطمئناً خود فرماندهان نیرو بررسی و مطالعه می‌کردند.

سؤال : من این احساس را دارم، ولی ممکن است که این سؤال برای شما مناسب نباشد، معذالك بهرحال می‌پرسم، بنظر می‌آید که در زمینه‌های معدودی اعلیحضرت واقعا علاقه و توجه داشت و در آنها شخصاً خود را درگیر می‌کرد، ولی در زمینه‌های دیگر با وجود علاقه خود را درگیر نمی‌کرد. بطور وضوح امور ارتش ،

ثفت ، امور خارجه و شايد صنعتی کردن کشور و طرحهای بزرگ آن. اينها بنظر میآید اموری بود که پیشتر وقت خود را صرف آن می نمود و امور دیگر را به وزراء و اشخاص محول میکرد. آیا اینطور بود نحوه ای که او کشور را اداره میکرد؟

تیمسار هاشمی نژاد: آنچه من شخصا میتوانم بشما جواب قطعی بدهم، اینست که ایشان در ارتش صد درصد شخصا فرمادهمی میکرد، در سایر قسمتها، مسلماً يك شخص به تنهایی نمیتواند که تمام کارها را خودش بعهده بگیرد. مسائل مهم را بطور قطع و از نظر خارجی، سیاست خارجی را هم پله آنها اطلاع دارم، شاید راجع به ثفت هم همینطور باشد. ولی خوب بالاخره دستگاه دولت هم يك وظائفي داشت. قسمتهای از وظائف هم به آنها محول میشد، ولی خوب بعضی قسمتها را شخصا اداره میکردند، مطمئناً نظام و وزارت خارجه صد درصد جزء این قسمتها بود. ( پایان نوار شماره يك آ )

### شروع نوار ۱ ب

سؤال : آیا در دهه ۱۹۷۰ گارد شاهنشاهی دارای مستشاران امریکائی بود؟

تیمسار هاشمی نژاد: موقعی که من فرمانده گارد شدم البته يك مشاورى داشتیم. ولی بعداً احساس کردیم که دیگر احتیاجی به مشاور نداریم. برای اینکه من خودم تحصیلات نظامی را، دوره مقدماتی ، دوره عالی ، کالج ستاد عمومی ، همه این مراحل را من در آمریکا گذرانده بودم. آن افسری که میآمد مثلاً میخواست بمن مشورت بدهد، کسی بود که هنوز آن قسمتهای پائین بود، بنابراین ضرورتی احساس نکردیم که گارد ادوایزر ( Adviser ) داشته باشد. اگر احتیاجی بود، نیازی بود، مثلاً راجع به اسلحه ای، میرفتند با مستشاری صحبت میکردند، ولی تقریباً از دو، یا سه سال بعد از اینکه من فرمانده گارد شدم دیگر نیازی به مشاور نبود.

سؤال : آیا بیاد میآورید چه موقع در جریان انقلاب، ارتش مقدماتاً توی خیابانها فرستاده شد ؟ خاطر جمع نیستیم کی بود، آیا در تبریز بود یا در قم ؟

تیمسار هاشمی نژاد: اولین پار گمانم در تبریز بود.

سؤال : بنابراین ارتش ثابت محلی بود؟

تیمسار هاشمی نژاد : واحد عادی ارتش و پلیس. برای اینکه هر قسمت نظامی که در يك استانی بود یکی از مسؤولیتهايش، مسؤولیت تأمین آن محل بود. حفاظت آن محل بود، این است که اگر چنانچه يك موقعی يك اتفاقی پیش میآمد که قوای انتظامی یعنی پلیس و ژاندارمری نمی توانستند به تنهایی کار را انجام بدهند، آنوقت به فرمانده محل اطلاع میدادند و فرمانده محل هم با کسب اجازه به آنها کمک میکرد و بعضی مواقع خودش فرمادهمی را بعهده میگرفت.

سؤال : اعلیحضرت دستور داده بودند که نظامی ها تیراندازی نکنند و یا تیراندازی هوایی کنند؟

تیمسار هاشمی نژاد : پله اصل مطلب همین بود که اصولاً اعلیحضرت، بطور قطع من میتوانم ایسرا بگویم، هرگز میل نداشتند که ارتش پروی مردم تیراندازی بکنند. همیشه این تاءکید میشد که تیراندازی نکنند، تاءکید میکردند. بهمین جهت هم خوب ارتش تکلیفش را تقریباً نمیدانست، چون وقتی شما په ارتش يك ماءموریتی میدمید باید این ماءموریت را انجام بدهد و باید برگردد. اما اگر چنانچه وسط این ماءموریت په این ارتش گفته شد که شما تیراندازی نکنید، آنوقت ماءموریت انجام نمیشود و مسئله هم همین بود. ایشان واقعا" هیچ شکی ندارم که دارای احساس انسانیت فوقالعاده ای بودند، هرکه هرچه میخواهد بگوید، بگوید، ولی این را من خودم شاهدم که ایشان، و بخصوص شهبانو، يك احساس واقعا" انسانی داشتند. ولی خوب يك مواقعی پیش میآید که انسان برای اداره يك حکومتی بناچار باید يك تصمیمات شدیدی بگیرد.

سؤال : آیا گارد شامشامی هیچوقت توی خیابانهای تهران می رفتند؟

تیمسار هاشمی نژاد : خیلی بندرت.

سؤال : بعضی اوقات در زمان انقلاب ؟

تیمسار هاشمی نژاد: آنوقت من فرمانده گارد نبودم. ولی خوب فرمانده گارد ماءموریت تاءمین تهران را هم داشت چون گارد تشکیل شده بود از گارد جاویدان که ماءموریتش امنیت خانواده سلطنت بود و لشکر گارد که ماءموریتش تاءمین تهران بود. بناپراین خواه ناخواه يك چنین ماءموریتی هم داشتند. ولی من در اینجا باید برای شما بگویم که گارد بهترین واحد نظامی بود و اگر اینها ماءموریت می گرفتند بطور قطع، بطور قطع ماءموریت را انجام میدادند. من فرمانده اینها بودم و خودم میدانم که با يك تیپ تمام این کارهای لازم را انجام میدادیم، اما باید بما امر میشد که شما فلان ماءموریت را دارید، بروید این ماءموریت را انجام بدهید. دیگر هم با ما کاری نداشتند نمی گفتند که ایشکار را نکنید، آن کار را بکنید. می گفتند مثل يك ماءموریت نظامی، این کار ماءموریت شما است. بروید این کار را بکنید، انجام بدهید، بطور قطع میکردند.

سؤال : باید برای ارتش خیلی یاس آور باشد و فرماندهان نظامی را خورد کند که په آنها گفته شود په ماءموریتی بروند و گفته شود که نباید تیراندازی کنند؟

تیمسار هاشمی نژاد : همین اتفاقی است که افتاد.

سؤال : باید متلاشی شود؟

تیمسار هاشمی نژاد : همین است که اتفاق افتاد، همین است که اتفاق افتاد. یکبار گزارش داده شد که ما

سرباز و افسر و درجه دار را می فرستیم به خیابانها و به اینها دستور میدهم که تیراندازی نکنند، افرادی که به اصطلاح پرعلیه نظامیها اینها بودند. می آمدند و برای تحریک اولاً گل می گذاشتند سراسلحه و بعد بعضی از آنها نسبت به سربازها توهین میکردند، توهین، بعد سرباز به درجه دارش نگاه میکرد. درجه دارش به افسرش نگاه میکرد، چکار کنند؟ کاری نمی توانستند بکنند، دستور ندارند. یک قسمتی که دستور ندارد و اسلحه در دست دارد چه میتواند بکند؟ بارها شد که درجه دارها و افسران سرشان را میکوبیدند، پا تفنگ توی سر خودشان میزدند. برای اینکه ماهوریت نداشتند که انجام بدهند. و از یک طرف هم نمیدانستند در مقابل نفرهای زیردستان چکار بکنند!

سؤال : آیا فکر می کنید که اگر اعلیحضرت پیمار نبود دستورات دیگری میداد؟ میدانم سؤال سختی است، یعنی کی میداند ؟

تیمسار هاشمی نژاد : من به اینصورت جواب میدهم که به تصور ما دلیل اینکه اعلیحضرت در این مواقع به این ترتیب عمل میکردند، شاید روی بیماری ایشان بود، شاید اگر ایشان بیمار نبودند مسلماً، مسلماً "بیک نحو دیگری عمل میشد. من واقعا" خودم در اینجا دو احساس دارم و واقعا" اینرا باید بگویم. از این دو احساس من یکی نسبت به شخص پادشاه است، من ۱۷ سال با پادشاه بودم و واقعا"، خوب، یک احساس شخصی دارم که آن احساس واقعا" همیشه در من خیلی قوی است. اما از یک طرف هم احساس مسئولیت کار مملکتی از نظر نظامی میباشد. بعضی وقتها خوب آدم روی آنها فکر میکند. این دو احساس همیشه باهم در جنگ هستند.

سؤال : بچه معنی، قدری بیشتر درباره آن بپریم بگوئید؟

تیمسار هاشمی نژاد : احساس من به اعلیحضرت این است که واقعا" من ایشان را چه از نظر فرمانده، چه از نظر شخص دوست داشتم. احساس دیگر از جهت اینکه یک نظامی بودم و بالاخره مسئولیت مملکت پرعهد ما نظامیها بود. این بود که ما باید مملکت را حفظ میکردیم. من همیشه خودم را اینطور قانع میکنم که اگر پادشاه مرخص نبود مطمئناً اینطور نمیشد. (پایان نوار ۱ ب)

## شروع نوار ۲ آ

قسمت دوم مصاحبه با تیمسار سپهبد محسن هاشمی نژاد.

سؤال : با تشکر فراوان تیمسار از اینکه برای مصاحبه تشریف آوردید. می خواستم از خدمتتان تقاضا کنم یک مختصری از سوابق خانوادگیتان برای ما بفرمائید و اینکه چطور وارد ارتش شاهنشاهی شدید.

تیمسار هاشمی نژاد: با تشکر از محبتی که کردید، از من خواستید که اینجا پیامی از سوابقی که میتوانم از جهت خانوادگی برای شما بگویم، این است که من در تهران متولد شدم. خانواده پدری من اصولاً از تفرش هستند و در آنجا بیشتر به کارهای مذهبی و زراعتی می پرداختند. تقریباً از سه پشت قبل من

کسانی هستند که همه در اهل مذهب بودند.

سؤال : یعنی منظورتان از علماء بودند؟

تیمسار هاشمی نژاد : علمائی که باصلاح در محل خودشان بودند و بعداً پدر بزرگ من به تهران آمدند. در تهران سکونت پیدا کردند و در نتیجه تمام اولادهائی که داشتند در تهران به اصطلاح مسکن گرفتند. از جهت خانواده مادریم از خانواده سمیعی هستند که از رشت هستند. و خوب خانواده سمیعی که نسبتاً برای همه روشن هست که تعداد افراد این خانواده خیلی زیاد هستند. از جنبه خانوادگی پیش از این نمیتوانم برایتان بگویم. برای اینکه من در تهران متولد شدم. و بعداً در تهران به مدرسه ابتدائی و متوسطه رفتم. از ابتداء علاقه خیلی زیادی به ارتش داشتم. بطوریکه در سال دوم متوسطه به مدرسه نظام رفتم. در سال ۱۳۱۴ بود که من به مدرسه نظام رفتم. در سال ۱۳۱۵ در کلاس سوم با مرحوم والاحضرت شاهپور علیرضا همکلاس بودم. دبیرستان را در سال ۱۳۱۹ تمام کردم.

سؤال : خودتان متولد چه سالی هستید.

تیمسار هاشمی نژاد : خودم متولد ۱۲۹۹ هستم.

سؤال : آیا شرایط خاصی بود برای اینکه شما وارد مدرسه نظام بشوید؟ یا آزاد بود برای...؟

تیمسار هاشمی نژاد : البته در زمان رضا شاه کپیبر میل داشتند که هر قدر ممکن است ارتش را توسعه بدهند. به این دلیل بود که پیشتر داوطلبین را می پذیرفتند. منتهی در طول تحصیل خیلی از اینها رد میشدند و از مدرسه خارج میشدند. بطوریکه از سال ۱۳۱۴ تا وقتی که ما به ۱۳۱۹ رسیدیم. که میخواستیم برویم به دانشکده افسری. شاید عده زیادی از کسانی که با ما وارد شده بودند اینها از مدرسه نظام خارج شدند. در سال ۱۳۱۹ من رفتم بدانشکده افسری. در دانشکده افسری دو سال به اصطلاح دوره دانشکده بود. از نکات برجسته‌ای که در دانشکده افسری دارم این است که بعلمت اینکه شاگرد اول دبیرستان نظام بودم. اولین سردوشی که بعد از چهار ماه به دوش من زده شد بدست اعلیحضرت محمد رضا شاه بود که ایشان در آن موقع ولیعهد بودند. البته باز خاطره دیگری که دارم این است که چون وقتی که به مقام افسری رسیدم شاگرد اول دانشکده افسری بودم. دومرتبه اولین درجه‌ای که آن موقع بمن داده شد بدست اعلیحضرت محمد رضا شاه بود که دیگر در سال ۱۳۲۱ ایشان درحقیقت پادشاه بودند.

سؤال : آیا در سالهای جنگ شما در دانشکده افسری بودید؟

تیمسار هاشمی نژاد : سال اول جنگ. یعنی درحقیقت شهریور ۲۰ که مصادف شد با اشغال ایران. ما سال اول را در دانشکده تمام کرده بودیم. یک دوره بحرانی بود. تا اینکه دومرتبه اطلاع دادند که دانشکده شروع خواهد شد و ما رفتیم.



سؤال : يك مدتی شما را مرخص کردند؟

تیمسار هاشمی نژاد : خیلی مدت کوتاهی بود، خیلی مدت کوتاهی بود. دومرتبه دانشکده افسری باز شد و ما رفتیم به سال دوم. البته در آن موقع مملکت در اشغال بود. با وجود اینکه مملکت در اشغال بود، معینا دانشکده افسری بجهت انضباطی که در درونش بود فوراً" توانست که خودش را جمع و جور کند. فوراً" باصطلاح ما کارهایمان را شروع کردیم. ولی خوب برای من و دیگرانی که هیچوقت چنین حوادثی را ندیده بودیم، اشغال ایران واقعا" خیلی دردناک بود. بطوریکه من در نظرم هست يك موقعی قرار بود که يك افسر روسی بیاید به دانشکده و کلاس ما را بازدید بکند. در آن موقع فرماده گروهان ما مرحوم نصیری بود که با درجه سروانی.

سؤال : همین تیمسار نصیری.

تیمسار هاشمی نژاد : تیمسار نصیری با درجه سروانی فرماده گروهان ما بود. فرماده گروهان در دانشکده افسری در حقیقت استاد و مربی شاگردها بود. جنبه فرماده گروهان دانشکده با جنبه خارج خیلی فرق داشت. درحقیقت میشود گفت برجسته ترین افسرها را میآوردند به دانشکده برای اینکه اینها وظیفهشان این بود که شاگرد را بگیرند و در ظرف دو سال تربیت کنند، استادها دیگر هم بودند. یعنی وظیفه يك فرماده گروهان این بود که از این دانشجویان افسر بسازند. بهر صورت در آن موقع، برای اطلاعات، فرماده دسته ما هم مرحوم حسین ضرغام بود که بعدها به فرماندهی ژاندارمری رسید. ضرغام و نصیری در آن موقع واقعا" افسران برجسته ای بودند که هر دو هم خوب صاحب مقاماتی شدند، که متأسفانه ضرغام فوت کرد و نصیری هم به آن وضعی که میدانیم گرفتار شد. از نکات برجسته ای که در دانشکده افسری واقعا" باید برایتان بگویم اینست که در آن موقع دانشکده افسری روی پرنامه من سیر فرایه انجام میشد. بهمین جهت دو سال دوره اش بود و واقعا" دوره فوق العاده ای بود، افسران احتیاط می آمدند. افسران احتیاط کسانی بودند که از خارج از مدرسه نظام میآمدند که دوره دو ساله خدمت و وظیفهشان را انجام بدهند. کسانی بودند که یا دیپلمه بودند یا لیسانس بودند یا دکتر بودند. اینها دوره شان در آن موقع یکسال بود. همه اینها موقعی که این دوره را تمام میکردند با خاطره بسیار خوبی از دانشکده افسری میرفتند. حتی الان وقتی که من با بعضی از آقایانی که دانشکده افسری را گذرانده اند صحبت میکنم خاطرات بسیار خوبی از دانشکده افسری دارند، علتش هم این بود که، درست بود سختگیری میشد و واقعا" هم سخت بود، در عین حال يك حالت تکاملی برای همه ما داشت.

سؤال : آیا تیمسار حالتی را داشت که فرض کنید بچین امراء بعدی ارتش يك حالت اخوت، يك شبکه ایجاد بکند؟

تیمسار هاشمی نژاد : صد درصد. ما از دوره مدرسه با هم اُخت می گرفتیم بطوریکه...

سؤال : یعنی خیلی باهم شناس بودید.

تیمسار هاشمی نژاد: بله، بعداً وقتی که حتی افسر شدیم که ما همه بدرجات، مثلاً از درجه سرهنگی تا سپهبدی رسیدیم از قوم و خویش بعضی‌ها بهم‌دیگر نزدیک‌تر بودیم. یک همچین وضعی بود.

سؤال: یعنی این بیشتر بهمان دوره دانشکده افسری برمیگردد؟...

تیمسار هاشمی نژاد: به دانشکده افسری و دبیرستان نظام، دبیرستان نظام و دانشکده افسری. چون همه ما باهم بالا می‌آمدیم. همه به اخلاق و روحیات همدیگر آشنا بودیم. گروه، گروه آنهائیکه باهمدیگر به اصطلاح تجانس داشتند باهم جمع می‌شدند در نتیجه وقتی که هم می‌آمدند بالا این گروه‌ها همه باهم یک ارتباطی داشتند. گرچه تمام هم‌دوره‌ها نسبت بهم‌دیگر یک همچین علاقه‌ای داشتند. مثلاً فرض بفرمائید که زمانی که من سپهبد بودم یک سرهنگی تلفن می‌کرد که میخواست بیاید پیش من و من می‌فهمیدم که این هم‌دوره من است. وقتی می‌آمد مرا میدید باور بکنید مثل اینکه یکی از نزدیکترین دوستان من، اقوام من، آمده. ما یک ارتباط واقعا قلبی، یک بستگی قلبی، باهم پیدا می‌کردیم. هنوز دوران مدرسه و این بود تا زمانی که...

سؤال: به بالاترین مراتب رسیدید.

تیمسار هاشمی نژاد: به بالاترین مراتب رسیدیم که البته از دوره ما که دوره شهاب بود تقریباً میتوانم بگویم که نزدیک به ده نفر سپهبد شدند که بیشترشان در این انقلاب کشته شدند. این دوران مدرسه و سوابق من بطور مختصر. اگر چنانچه شما سوء‌الی...

سؤال: آن وقت تیمسار شما بلافاصله بعد از دانشکده افسری مستقیماً رفتید توی نیروی زمینی یا...؟

تیمسار هاشمی نژاد: من چون نمره اول بودم در دانشکده خودم میتوانستم جایم را انتخاب کنم. در نتیجه چون در زندگی آن موقع هم وسیله ثقلیه نبود، انسان سعی می‌کرد که همیشه محل کارش نزدیکش باشد. ما در امیریه سابق می‌نشستیم که خیابان پهلوی بهش می‌گفتند. پائین را می‌گفتند امیریه. نزدیکترین سرپاژخانه‌ای که در آنجا نزدیک ما بود در چی. بهش می‌گفتند چی. شاید در حدود مثلاً شش کیلومتر خارج بود. و آنجا یک افسر می‌خواستند آنهم برای تیپ مکانیزه، تیپ مکانیزه هم اصولاً توپچی بود. من خودم پیاده بودم ولی یک افسر مسلسل ضد هوایی میخواستند که کم داشتند و من رفتم آنجا. البته دوران خدمت من در آنجا زیاد طولانی نشد. در حدود شاید یکسال و خورده‌ای. بچفت اینکه مرا بلافاصله خواستند پدانشکده افسری. و من برگشتم به دانشکده افسری و درحقیقت تربیت افسر بمن محول شد. پیشتر افسرانی که در نمرات بالا بودند بعد از یکسال و دو سال خدمت در خارج، دانشکده اینها را انتخاب می‌کرد و طبق فرمانی هم که اعلیحضرت رضا شاه داده بودند هر افسری را که دانشکده افسری انتخاب می‌کرد واحداً مؤلف بودند که این افسر را منتقل کنند پدانشکده. روی این اصل من بعد از یکسال و خورده‌ای برگشتم پدانشکده. باز هم در این یکسال و خورده‌ای بزرگترین خاطره‌ای که برای من در آنجا هست این است که ما برای اولین بار که اعلیحضرت محمد رضا شاه به سلطنت رسیده بودند و تشریف برده بودند به اصفهان، گروهانی که من فرمانده دسته‌اش بودم این گروهان ماء‌مور شد که در اصفهان

مراسم به اصطلاح تشریفاتی را در آنجا انجام بدهم. البته در آن موقع در سراسر مملکت اغتشاشاتی وجود داشت. بخصوص در جنوب وضع فوقالعاده ناگوار بود. بین اصفهان و شیراز راهها تا مین نبود. بطوریکه غالباً حکایت از این میکردند که هر وسیله‌ای که از اصفهان به شیراز میرود یا از شیراز به اصفهان می‌آید وسط راه بوسیله یاغیان اینها را به اصطلاح متوقف میکردند و اسباب زحمت پرایشان میشدند. بعد از اینکه ما ماءموریتمان در اصفهان تمام شد و اعلیحضرت تشریف آوردند. از قرار معلوم یکی از کارخانجات آنجا را افتتاح کردند. کارخانجات پارچه بافی و اینها را بازدید کردند. تا آنجائیکه اطلاع دارم متعلق به کازرونی بود و حتی اعلیحضرت هم در منزل کازرونی در آنجا توقف کردند. بعد وقتی که ماءموریت ما تمام شد و آماده بودیم که برگردیم به تهران در آنجا ماءموریت داده شد که پرویم به شیراز و به پیوندیم به قوای آنجا برعلیه به اصطلاح عوامل، مخصوصاً عواملی که در جنوب بودند. و در آنجا کمک بکنیم به اصطلاح غائله را خاتمه دهیم.

سؤال : پس در آن زمان درحقیقت سازمان دهمی ارتش بیشتر پرمیثای فکر تشکل داخلی و درحقیقت پراین مبنا لشکرها چه چوری طبقه بندی بشوند، کجا قرار بگیرند. برای امنیت داخلی بنا شده بود؟

تیمسار هاشمی نژاد: آن موقع بطور کلی چون اوضاع بعد از شهریور ۱۳۲۰ بود اصولاً آن سر و سامان لازم از همه جا از دست رفته بود. ارتش فقط تلاش این بود که سعی بکند اغتشاشاتی که در اطراف و جوار مملکت هست از بین ببرد. سازمان هنوز همان سازمانی بود که در زمان رضا شاه داده شده بود. و در آن موقع هم تا آنجا که نظرم هست فرمانده نیروهای جنوب سپهبد شاه بختی بود. و ما هم می رفتیم که به نیروهای سپهبد شاه بختی به پیوندیم برای مقابله با اغتشاشاتی که در آنجا بود. در راه وقتی به آباده رسیدیم در آنجا از تلگرافخانه یک ماءموریتی داده شد که یک گردانی که در محاصره بود و بهیچوجه نمیتوانستند از این گردان اطلاع پیدا بکنند این گردان را پرویم و با اصطلاح کمک بکنیم و از محاصره درپیاوریم و اطلاعی درباره اش پیدا بکنیم. یا فرمانده گردانی پیاوریم. آباده، خود شهر آباده، دور تا دورش امنیت بهیچوجه وجود نداشت. حتی خود ما که از اصفهان آمدیم به آباده در راه در چند جا مچپور بودیم که با سازماندهی نظامی و پراساس تا مین نظامی حرکت بکنیم. یعنی در جاهائیکه مرتفع بود. مچپور بودیم که خودمان پیاده بشویم با سرپاها پرویم بالای ارتفاعات نگاه کنیم که از بالای ارتفاعات کامیونتهائیکه ما را حمل میکردند اینها را به تیر نمیدند چون این اتفاق افتاده بود. بهر صورت در آنجا فرمانده گروهای که با ما بود، ما سه فرمانده دسته بودیم و یک فرمانده گروهان، فرمانده گروهان پمن که فرمانده دسته یکم بودم دستور داد که شما بلند شوید حرکت بکنید بطرف محلی که آنها بودند. پنجم کوشک زر بود. کوشک زر در آن موقع یک ناحیه فوقالعاده حاصلخیز و محل بیادق ایل قشقائی بود. بطوریکه در آن موقع یکی از همین قشقائیها پنجم خسرو در آنجا آن جریان را برعلیه ارتش فراهم کرده بود که اتفاقاً شنیدم که خسرو در همین انقلاب از بین رفت. بهر صورت من تقریباً بعد از نهار حرکت کردم. دسته من در حدود ۳۵ نفر سرپاز بود به اضافه دو تا کامیون. ما خوب سرپاز و نظامی بودیم اصلاً فکر نمی کردیم که خوب الان که داریم میرویم در این راهی که یک گردان را محاصره کردند یک دسته که پرایشان چیزی نیست که از بین برود. تقریباً پس از دو ساعتی که من حرکت کردم دیدم از پشت سرم به اصطلاح جاده ها هم خاکی بود. خاک زیادی در هواست دیدم که آن شش کامیون دیگری که جمع گروهان ما را تشکیل میداد آنها هم با فرمانده گروهان رسیدند. فرمانده گروهان بعداً فکر کرده بود که این تصمیم

چه تصمیم اشتباهی است که يك دسته را پفرستیم. گفته بود که خوب همه ما پاهم پرویم و خوب این فکرش بسیار فکر خوبی بود و آمدند به اتفاق این گروهان ما پاهم رفتیم به کوشک زر. البته در راه چند جا تیراندازی شد و ما با يك آرایش نظامی حرکت کردیم ولی کاملا معلوم بود که تمام آن منطقه را قشقای ما بکلی خلع سلاح کرده‌اند. بطوریکه وقتی می رسیدیم به يك قلعه‌ای از قلعه‌های قدیم که معمولا توی آن قلعه باید کسانی باشند که سکوت بکنند می دیدیم که هیچکس در اینجا نیست معلوم است که تمام زندگیشان را گذاشته‌اند و رفته‌اند. این مسافت البته شاید يك چیزی در حدود، تا آنجائیکه من میتوانم فکر کنم، ۲۰، ۲۵ کیلومتر بیشتر نبود ولی چون چاده سرپائین و سرپالا بود و غالبا در راه به نهرهای آبی بر میخوردیم که بایستی ماشین ازش بگذرد و اینها. ما نزدیک غروب آفتاب به آنجا رسیدیم. خاطره دیگری که یادم می‌آید این است که یکی از همدوره‌های ما، همکلاس خود من که در رسته سوار بود بنام تاج بخش، او را ما دیدیم که با يك دسته سوار از آن قلعه‌ای که محاصره شده بود آمد بیرون و آمد بطرف ما که باصطلاح کمک بکنند. وقتی که رسید دیدیم که این افسر همدوره هست. خیلی خوشحال شدیم. بعد کامیونهای ما حسشان این بود که به ظاهر شبیه زره پوش بودند بجهت اینکه کامیونها مال مهمات بودند مهمات توپخانه. برای حفظ ما. دیوارهای اینها همه فلزی بود و خود قیافه کامیون با سایر کامیونهای دیگر فرق داشت. بیشتر از این جهت این عوامل اغتشاش کننده احساس کردند که ما با يك قسمت زره پوش داریم میرویم به طرف آنها. بهمین جهت کمتر مقاومت کردند و ما رفتیم پداخل این قلعه. ولی خوب حالا ممکن است پپرسید خوب اگر این محاصره بود چطور توانستیم ما پرویم. برای اینکه روز که میشد تمام اینهایی که محاصره میکردند میرفتند به کوههای اطراف. شب که میشد میآمدند شروع میکردند به اذیت. شب شد، اتفاقا فرمانده گردان آنجا، فرمانده گردانی که در آنجا در محاصره بود، سرگردی بود بنام سرگرد افخمی، سرگرد سوار. شب شد ما دیدیم که دور تا دور آتش کردند و البته اگر از جنبه فیلمیش تماشا میکردیم خیلی قشنگ بود. چون سر هر تپه آتش بود دور تا دور خیلی ولی خوب دور تا دوری که میگویم نزدیک نبود مثلا فرض کنید این قلعه هرکدام از این راهپایش در حدود ۴ و ۵ کیلومتر فاصله داشت یعنی قلعه در وسط بود. و این دشت هم خیلی دشت قشنگی واقعا یکی از دشت های فوقالعاده قشنگ. با پوی عطر و اینها. چون در ماه خرداد بود خیلی خیلی خوب. همه جا هم زراعت. آنهائیکه مشغول زراعت بودند کارشان را میکردند منتهی اینها از ترسشان جاسوس قشقای ما بودند. بهر صورت آن شب در آنجا ما دیدیم که اینها از اطراف آمدند و دور و ور شروع کردند به تیراندازی کردن. منتهی فرمانده گردان دیگر خیلی وارد شده بود. به اینها گفت که به عوامل پیخود تیراندازی نکنید. در شب تیراندازی نه شما چیزی می بینید آنها هم بگذارید تیراندازیشان را بکنند مهماتشان را مصرف کنند. میخواهند روحیه را خراب بکنند. شما اگر تیراندازی بکنید جایتان را از نوری که از روی اسلحه میروید می فهمند و تیراندازی میکنند ولی بگذارید آنها مهماتشان مصرف بشود خلاصه تا مدتی از شب اینها تیراندازی کردند. بعد دوسرته رفتند. شب نشستیم با فرمانده گردان صحبت کردیم فرمانده گردان گفت که بهترین کار این است که شما فردا صبح من را با عده زیادی از کسانی که، افرادی که زخمی شده بودند خیلی خطرناک، که اینها هم وسیله نداشتند به اصطلاح پهداریشان خیلی پهداری موقت و صحرائی بود، من و این افراد را بچرید به آباده که من بتوانم آنجا با فرمانده نیرو صحبت کنم. و همین کار را هم ما کردیم. صبح خیلی زود قبل از اینکه اینها اصلا هشیار بشوند کامیونها را پُر کردیم و سرپاها را هم شب گفته بودیم که توی همین کامیونها استراحت بکنند، تمام این افراد زخمی را هم گذاشتیم وسط کامیونها. حرکت کردیم بطرف آباده بطوریکه وقتی آفتاب زد این دشتی که بشما میگویم يك دره‌ای داشت

که ما باید حرکت که میکردیم از این دره عبور کنیم. خطر ما بیشتر در این جا بود در این دره. چون اینجا بود که اینها میگرفتند. ما چون زود حرکت کردیم اینها غافلگیر شدند. اینقدر که آفتاب زد ما متوجه شدیم که اینها، البته آنها سوار اسب بودند، دیگر با اسب دارند میآیند پطرف این دره. ما هم با اتومبیل داریم میرویم قیل از اینکه اینها پرسند. البته يك قسمت هائی هم از طرف خود آن گردائی که در آنجا بود با ما كمك میکرد. قیل از اینکه اینها پرسند به این گرده کامیونهای ما خارج شد و چون فکر میکردند که اینها زره پوش است دیگر نیامدند. ولی خوب تیراندازی اینها شد. بهرحال این نقطه پرجمته‌ای بود در این دوران یکساله‌ای که من در آنجا خدمت میکردم. دیگر بعد از خاتمه این یکسال من را از دانشکده افسری خواستند و من آمدم به دانشکده افسری. در زمانی که من از تیپ مکائیزه آمدم فرمانده تیپ مکائیزه تیمسار بهارمت بود که بعداً رئیس ستاد ارتش شد وقتی که آمدم به دانشکده افسری فرمانده دانشکده افسری تیمسار هدایت بود، که در آن موقع درجه‌اش سرتیپ هدایت بود. بعدها هدایت به بالاترین درجه ارتش، یعنی ارتشیدی رسید و خود من مدت چند ماهی قیل از اینکه پروم به گارد، آجودان ایشان بودم.

سؤال : شما خاطره‌ای دارید از ایشان چون خیلی صحبت است که ایشان چطور شد مغضوب شدند و از سمت ریاست ستاد رفتند؟

تیمسار هاشمی نژاد: عرض کنم به حضور شما شخص هدایت بسیار مرد شریفی بود. مرد داشمنند، شریف، مطلع و از همه مهمتر فوق العاده نسبت بهمه به اصطلاح با احترام بود. همیشه آن چیزیکه از هدایت در نظر همه هست این است که مرد محترمی بود. در دورانی که من آجودان ایشان بودم خیلی دوران کوتاهی بود در حدود چهار ماه. و بعد همان زمانی بود که بعداً مرا از گارد خواستند و وقتی هم از گارد افسری را میخواستند دیگر باید میرفت. بعد از اینکه من رفتم به گارد این اتفاقات برای ایشان پیش آمد. تا آنجا که من شنیدم به ظامر يك اختلافی بود که در کارخانه پامتری سازی پیش آمده بود و صحبت از این بود که ممکن است در امر خرید این کارخانه يك باصطلاح اشتباهاتی شده باشد. ولی اساس کار آنچه که ما می شنیدیم بعدها هم تاءکید شد این بود که در آن موقع رئیس ساواک سپهبد بختیار بود. سپهبد بختیار هنگامی که میآید به امریکا مصادف بود با دوران کندی از قرار معلوم با ایشان مذاکرات میشود.

سؤال : ایشان وقتی رفتند به امریکا از ساواک معزول شده بودند یا هنوز رئیس ساواک بودند؟

تیمسار هاشمی نژاد : نه خیر هنوز رئیس ساواک بودند. ببله، میرود به امریکا در آنجا مذاکراتی میشود که احتمالاً ایشان قدرت را بدست بگیرد برعلیه پادشاه. اینطور که باز صحبت بود. من یقین ندارم ایمنی که دارم میگویم. چون این مطلب باید در آینده روشن بشود. ولی مثل اینکه بختیار ارتشید هدایت را در جریان این کار گذاشته بود و احتمالاً باهم يك تبادلاتی، تبادل نظری کرده بودند. این هیچ هنوز روشن نیست. هیچ چیزی را در ارتش هنوز قطعاً روشن نکردند. ولی علت اینکه يك چنین اتهام کوچکی را به هدایت زدند شاید این بود که میخواستند پوسیله این مطلب او را از کار پرکنار بکنند و خوب داستان بختیار هم معلوم است. او هم وقتی که آمد از کار پرکنار شد. البته این بطور مختصر است جریان خیلی جریانی مفصلی است که در جاهای دیگر باز صحبت می کنیم.

سؤال : آن زمانی که جنابعالی تشریف بردید به گارد آیا شکل گرفته بود یا هنوز تازه ابتداء کارش بود؟

تیمسار هاشمی نژاد : زمانی که من رفتم به گارد من درجه سرهنگی داشتم. قبول از رفتن به گارد من در لشکر تجریز رئیس ستاد لشکر بودم در زمانی که تیمسار پهرونند که بعداً سپهبد شد و معاون وزارت جنگ ایشان فرمانده لشکر بود و تیمسار حسین ضرغام که صحبتش را قبلاً کردیم ایشان معاون لشکر بود. تیمسار پهرونند با من قبلاً آشنائی داشت بجهت اینکه من در دانشکده افسری در سمت رئیس رکن سوم در ستاد پا ایشان که رئیس ستاد دانشکده بود همکاری داشتم. و روی آشنائی سابق ایشان وقتی که به فرمانده لشکر منصوب شد من را هم انتخاب کرده بود برای رئیس ستادش. در ستاد لشکر من یکسال خدمت کردم و بعداً من را خواستند برای آجودانی ارتشید هدایت. علتش هم این بود که آجودان ایشان سرهنگ صالح بود. سرهنگ صالح مأمور واپستگی نظامی در امریکا شد. سرهنگ صالح من را معرفی کرده بود برای جانشینش. این بود که من آمدم به ستاد و آجودان ایشان شدم بعد از چهار ماه ارتشید هدایت دو سه بار من را خواست این را بشما بگویم که ارتشید هدایت یکی از شریف ترین افسرانی بود که من پاهاشان خدمت کردم. من از سوابق سیاسی و کاری ایشان چون مدت خدمت کم بود و خیر ندارم. ولی یکی از شریفترین افسرانی بود که من پاهاش خدمت کردم. سه بار مرا خواست و گفت که شما را از گارد خواسته‌اند و من در يك وضع بحرانی قرار گرفته‌ام. نظر خود شما چه هست ؟ هرپار من به ایشان گفتم که من يك سریاز هستم بمن هر مأموریتی داده بشود من انجام میدهم. بالاخره دفعه سوم بمن گفت که من دیگر از دستم کاری پرنمیآید. چون شما را مصراً گارد خواسته است.

سؤال : گارد از روی سوابق بررسی میکرد؟

تیمسار هاشمی نژاد : پله، پله.

سؤال : منظورم اینست که معرفی میکردند یا خودشان می گشتند؟

تیمسار هاشمی نژاد : نخیر، نخیر از روی سوابق. بجهت اینکه من افسری بودم، خوب، در دانشکده افسری که تکلیفم روشن بود. بعدها در حدود دهسال در دانشکده افسری خدمت کردم. از فرمانده گرومان خدمت کردم تا فرمانده هنگ.

سؤال : تیمسار آیا نظر ارتش این بود که نخبه‌ترین افسران را گارد بخواهد؟ آیا نیروی زمینی اصرار نمیکرد که ما خودمان به اینها احتیاج داریم؟

تیمسار هاشمی نژاد : خوب يك همچین مطلبی بود. ولی خوب کما اینکه در موقعی که مرا از لشکر آذربایجان خواستند که بروم به ستاد ارتش، بین رئیس ستاد و فرمانده نیروی زمینی آن موقع که مرحوم ارتشید آریانا بود مدتی مذاکره بود، که این افسر برای این پست در آنجا لازم است. و بالاخره من شعیب هدایت در يك جلسه‌ای به آریانا گفته بود که در این ارتش من نمیتوانم يك افسر را برای خودم انتخاب کنم. در نتیجه این صحبت روی هماهنگی دوستی من رفتم. ولی وقتی برای گارد افسری را

میخواستند، چون ماءموریت مهم بود، ماءموریت حفظ نگهداری پادشاه و خاندان سلطنت بود، این بود که دیگر در آنجا زیاد بحث نمیشد. کما اینکه رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران در آن موقع که میشود گفت که بعد از اعلیحضرت همایونی قویترین مرد ارتش بود او در قبال من نتوانست کاری بکند و گفت من دیگر کاری از دستم برنمیآید اینها میخواهند شما را.

سؤال : آن موقع فرمانده گارد کی بود؟

تیمسار هاشمی نژاد : فرمانده گارد در آن موقع سرتیپ اویسی بود. شد تیمسار ارتشید اویسی .

سؤال : می فرمودید جنابعالی تشریف پرید به گارد.

تیمسار هاشمی نژاد : پله، وقتی که من رفتم به گارد. گارد سازمانش در حدود یک تیپ بود. یعنی در حدود ۲۷۰۰ نفر که فرمانده گارد تیمسار اویسی بود و من هم رئیس ستاد گارد بودم که در حقیقت پجای معاون ایشان خدمت میکردم. معاونی ایشان داشت ولی اسمی بود، در کاخهای سلطنتی خدمت میکرد و من کار هر دو را انجام میدادم بهر صورت. من وقتی که رفتم به گارد، گارد سازمانش عبارت بود از چهار گردان که یک گردان، گردان جاویدان بود.

سؤال : آن موقع تشکیل شده بود گارد جاویدان.

تیمسار هاشمی نژاد: پله گارد جاویدان، گردان جاویدان که افرادش دائمی بودند.

سؤال : یعنی از وقتی وارد آن گردان می شدید؟

تیمسار هاشمی نژاد : دیگر اینها مثل یک سریازی که میآید و همینطور درجه می گیرد تا درجه مشد" استواری میرود، بالا اینها افراد دائمی بودند. سه گردان دیگر گردان وظیفه بود که افرادش افراد وظیفه‌ای بودند که میآمدند دو سالشان را خدمت میکردند و بعد از دو سال می رفتند.

سؤال : آیا هدف گارد حفاظت از اعلیحضرت و خاندان سلطنتی بود دقیقا" ؟ آیا گارد اگر یک زمانی شورش در ارتش میشد حتی مقابل ارتش می پایست از اعلیحضرت حفاظت کند.

تیمسار هاشمی نژاد : گارد اصولا" وظیفه‌اش حفاظت و نگهبانی خاندان سلطنت، کاخهای سلطنتی، اماکنی که مربوط به خاندان سلطنت بود. این بود وظیفه‌اش. و در اصل ماءموریت ما حفظ و حراست اعلیحضرت همایون شامشاهی و سایر افراد خانواده سلطنت بود.

سؤال : حتی در برابر ارتش ؟

تیمسار هاشمی نژاد : هیچ زمانی اتفاق نیفتاد. یعنی باید پشما بگویم که ارتش ایران آن چنان وابستگی به دستگاه سلطنت داشت که هیچ زمانی اتفاق نمی افتاد. حتی من میخواهم پشما بگویم که بخاطر کمی هم خلور نمیکرد که پرعلیه پادشاه در دستگاه ارتش اقدامی نکند.

سؤال : فرماندهی گارد زمانی که خودتان تشریف داشتید، و یا بعد، آیا مستقیماً تحت نظر اعلیحضرت بود یا از طریق فرماندهی نیروی زمینی به اعلیحضرت منجر میشد؟

تیمسار هاشمی نژاد : فرمانده گارد مستقیماً تحت امر اعلیحضرت بود. تمام کارهاییکه داشتند البته از طریق ارتش انجام میشد. ولی هیچ قسمت دیگری در فرماندهی گارد فرماندهی نمیکرد. تنها واحدی بود که مستقیماً تحت امر پادشاه بود.

سؤال : آنوقت این افراد دیگری که آجودانهای شخصی اعلیحضرت بودند، حافظیشان بودند، فرض کنید مثل سرهنگ پور، شجاع یا جهانیانی آیا اینها از گارد همه رفته بودند؟

تیمسار هاشمی نژاد : بگذارید که ما درباره اینها جدا جدا يك موقع صحبت بکنیم. راجع به گارد شاهنشاهی. من اصولاً راجع به افرادی که در آنجا هستند يك جلسه تمام صحبتیم را راجع به گارد شاهنشاهی پرایتان میگذارم.

سؤال : من می خواستم ضمناً ازتان خاطره بپرسم. اسمی از تیمسارهای دیگری پُردید که سر کار بودند. شما از نزدیک با تیمسار بهارمست کار کردید؟

تیمسار هاشمی نژاد : با تیمسار بهارمست از نزدیک کار نکردم با تیمسار بهاروند از نزدیک کار کردم.

سؤال : با تیمسار آریانا چطور؟

تیمسار هاشمی نژاد : با تیمسار آریانا از نزدیک خدمت نزدیک نداشتم. ولی در زمانیکه ایشان معاون دانشکده افسری بود، من افسر دانشکده بودم فرمانده گروهان بودم. یعنی ایشان مقامش در محل معاونت بود. من در محل فرمانده گردان. ایشان درجه اش سرهنگ بود. پله، سرهنگ بود که داشت سرتیپ میشد. من درجه ام سروان بودم. فرمانده گروهان بودم. اینطور باهم تماس داشتیم. البته تیمسار آریانا مردی دانشمند، وطن پرست، علاقمند، یکی از افسران برجسته ارتش بود.

سؤال : شما خاطرتان هست چطور شد ایشان از ریاست ستاد رفتند کنار؟

تیمسار هاشمی نژاد : مسئله کنار رفتن ایشان تا اندازه ای جنبه سیاسی داشت. ولی سفری ایشان میروید به عراق، در آنجا رفتاریکه ایشان با عراقیها داشت فوق العاده باصلاح خشونت آمیز بود. بطوریکه وقتی میروید به خرابه های مدائن در آنجا میگوید که اینجا خاک ایران است. اینها سبب میشود يك ناراضیتی



ایجاد بشود.

سؤال : آن موقع تنش بود بین ایران و عراق بهر صورت.

تیمسار هاشمی نژاد : پله، ولی سعی شده بود که این تنش را کمتر بکنند بهمین جهت هم رئیس ستاد رفته بود در آنجا بازدید بکنند. وقتی که مراجعت میکنند از قرار معلوم عراقیها شکایتی از طریق دستگاه اطلاعاتی به اعلیحضرت عرض میکنند. حتی خود آریانا به اعلیحضرت عرض میکنند که اجازه بدهید ما برویم عراق را بگیریم. و در نتیجه خوب این یواش یواش ناراحتی ایجاد میکند. همین امر و مسائل دیگری سبب میشود که ایشان از مقام بروند کنار. اصولاً همانطور که برایتان گفتم ارتشید آریانا مرد وطن پرست، دانشمند، علاقمند، تنها ایرادی که به ایشان میشود گرفت این است که فوق العاده احساساتی بود، و بعضی مواقع احساساتش بر عقلش میچربید، با کمال تأسف، ولی باوجود این من بشما بگویم که یکی از افسران برجسته ارتش بود.

سؤال : چون ارتشید آریانا خیلی تأکید داشتند بر ایران باستان و آن جنبه‌هایی که، بعد از انقلاب میگویند که فرض بفرمائید یک نشان عناد با مذهب در حکومت بود، در ایشان خیلی متبلور بود. ولی اکثر امراء ارتش خیلی بیشتر از دیگر دستگاههای دولتی مذهب درشان قوی بود. فرض کنید مثل خودتان، مثل تیمسار اویسی، افرادی که حتی در مقابله با این انقلاب هم مصادر امور بودند. می خواستم از حضورتان بپرسم نقش مذهب توی ارتش چه بود آیا این یک نقش زنده‌ای داشت یا فقط در زندگی شخصی امراء پدیدار میشد؟

تیمسار هاشمی نژاد : نخیر، مذهب مربوط به شخص بود البته، من باید بشما بگویم که خود من در مورد مذهب خیلی تأکید داشتم در قسمتی که فرماندهی میکردم. بجهت اینکه من معتقد بودم که هر فردی که اعتقاد داشته باشد میشود پش اطمینان کرد. کسی که اعتقاد نداشته باشد آدم چطور میتواند به اینها اعتقاد کند؟

سؤال : این را بصورت عملی چه چوری جنبه‌عالی پیاده میکردید یعنی توی اساسنامه بود ؟ توی ...

تیمسار هاشمی نژاد : نخیر، اساسنامه اینها نبود. من خودم در گارد یک مسجد ساختم، که اتفاقاً مسجد خیلی پا شکوهی هم بود. فکر میکنم که هنوز هم باشد. در آنجا دعوت میکردم از کسانی که از همین آقایان روحانیونی که فکر میکردیم...

سؤال : معتدل ترند؟

تیمسار هاشمی نژاد : معتدل تر هستند و میتوانند که مردم را... حتی از افسرانی که یک قدری کشش مذهبی داشتند از آنها دعوت میکردیم که بیایند صحبت بکنند. چون همانطور که من بشما گفتم من شخصاً معتقد بودم که به افراد بی ایمان نمیشود اطمینان کرد.

سؤال : ولی این نظر شخص شما بود. ارتش هیچوقت بصورت يك ...

تیمسار هاشمی نژاد : در ارتش هیچوقت هیچکس نمیخواست مذهب را بیک صورتی، یک وسیله‌ای قرار بدهد. این بستگی به شخص داشت. واحدهائی که فرماندهاش مذهبی بودند آنها بیشتر به اصطلاح چیز میکردند. بخصوص که خیلی با کمال تأسف باید بگویم که ما آدمهای متظاهری هم داشتیم. اگر در یک واحدی فرماندهاش مذهبی بود، یک دفعه می دیدید که بیشتر اشخاص صبح تسبیح دستشان هست و بعد تظاهر می کنند، اینهم بود. با کمال تأسف باید بگویم. ولی خوب، اصولاً بیشتر قسمتها مذهب را یک چیز شخصی میدانستند و کاری به مذهب اشخاص نداشتند. ( پایان نوار ۲ آ )

### شروع نوار ۲ ب

سؤال : تیمسار مرتبه پیش شروع فرموده بودید به صحبتی درباره لشکر گارد، ما از گارد شاهنشاهی به آنجا رسیدیم که جناپالی شروع فرمودید به فعالیتان گفتید ۲۷۰۰ نفر.

تیمسار هاشمی نژاد : عرض کنم که هنگامی که من به گارد شاهنشاهی منتقل شدم ۱۳۲۹ خورشیدی بود. در آن موقع گارد تشکیل میشد از یک تیپ. که استعداد این تیپ ۴ گردان بود. سه گردان وظیفه و یک گردان پیمانی، و جمع این تیپ ۲۷۰۰ نفر بودند. فرماندهی تیپ به عهده تیمسار اویسی بود، و من بجای رئیس ستاد و در عین حال معاون ایشان کار میکردم. در طی مدتی که رئیس ستاد بودم این تیپ بهمین صورت باقی بود تا هنگامی که تیمسار اویسی به فرماندهی لشکر گارد منصوب شد. و در نتیجه من به فرماندهی تیپ گارد شاهنشاهی. ولی خوب در اینجا باید این ذکر را بکنم که تیپ گارد شاهنشاهی با اینکه یکی از سه تیپ لشکر گارد بود ولی اصولاً " زیر امر لشکر نبود. یعنی فرماندهی تیپ مستقیماً از شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه فرامینش را میگرفت. اگر کاری چیزی بود مستقیماً از طریق به اصطلاح خود تیپ گارد شاهنشاهی اقدام میشد و به رده‌های بالا اوامر اعلیحضرت را ابلاغ میکردم.

سؤال : آنوقت مرکز گارد نزدیک بود به محل اقامت اعلیحضرت ؟

تیمسار هاشمی نژاد : در آن موقع مرکز گارد مرکز زمستانی‌اش در باغ شاه بود، و مرکز تابستانی‌اش در سعدآباد. ولی بطور کلی همیشه ما یک گردان، از سه گردان وظیفه، در سعدآباد داشتیم برای حفاظت کاخهای سلطنتی و بعضی از اعضای خاندان سلطنت که زمستان هم در کاخ سعدآباد سکونت داشتند. در تابستان هنگامی که اعلیحضرت همایون شاهنشاه از تهران یعنی از کاخ شهری به کاخ سعدآباد میرفتند که معمولاً در حدود ۱۵ خرداد بود، یک گردان پیمانی را ما می فرستادیم به کاخ سعدآباد. پیمانی همان گردانی هست گفتیم که درحقیقت میشود گفت رگولار (Regular). این گردان میرفت آنجا و در نتیجه ما دو گردان در آنجا داشتیم. و بعضی مواقع برای اینکه به اصطلاح یک خورده تشدید بشود یک گردان دیگر هم از وظیفه می‌آوردیم که درحقیقت سه گردان وظیفه در آنجا داشتیم و یک گردان در باغشاه. این ادامه داشت تا زمانی که من بعد از ۱۸ ماه که رئیس ستاد گارد شاهنشاهی بودم به سمت فرمانده تیپ گارد منصوب شدم. از زمانی که به سمت فرمانده تیپ گارد منصوب شدم مدتی نگذشته بود که اعلیحضرت همایون شاهنشاه اراده

فرمودند که ما تیپ را گسترش بدهیم. البته این مدتی طول کشید، در اینجا لازم است که گفته بشود که یک اسواران سوار هم تیپ گارد شاهنشاهی داشت که این اسواران سوار پیشتر وظیفه تشریفات داشت.

سؤال : برای مراسم...

تیمسار هاشمی نژاد : برای مراسم تشریفات، برای مراسمی که به اصطلاح اعلیحضرت همایونی از کالمکه استفاده میکردند، پیشتر این اسواران سوار، که مجلس در فرح آباد بود، پیشتر برای تشریفات از این اسواران استفاده میشد.

سؤال : تیمسار آیا افراد گارد تعلیماتشان با تعلیمات سربازان ارتش فرق میکرد؟ بخصوص از نظر روانی. منظورم اینست که چون سر کارشان به دستگاه سلطنت بطور مستقیم بود.

تیمسار هاشمی نژاد : افراد گارد آموزش فوق العاده ای داشتند.

سؤال : یعنی هم از نظر نظامی و هم ...

تیمسار هاشمی نژاد : بده هم از نظر نظامی و هم ... از یک طرف ما اینها را طبق برنامه ارتش به اصطلاح تربیت میکردیم. یعنی همان برنامه نظامی که در سایر واحدهای ارتش بود با نهایت دقت و شدت در اینجا انجام میشد. بطوریکه این واحد در بسیاری از آزمایشات همیشه رتبه اول ارتش درسیآمد. البته باید هم در اینجا اذعان بکنیم که امکانات ما هم نسبت به سایر واحدهای ارتش از جهت اینکه ما مسئولیت مهمی برعهده داشتیم که آن مسئولیت عبارت بود از حفاظت شخص اعلیحضرت همایونی، علیاحضرت شهبانو و سایر خاندان سلطنت، روی اصل این مأموریت بزرگ، امکاناتی هم که در اختیار ما بود پیشتر بود. علاوه بر آموزشهایی که طبق برنامه ارتش به اینها داده میشد، ما سعی داشتیم که از نظر روانی این افراد را همیشه با اصطلاح تعلیم بدهیم. این مطلب بخصوص برای خود من از زمانی اهمیت پیدا کرد که واقعه ۲۱ فروردین پیش آمد که آن را در یک جلسه دیگری من بطور کامل برای شما توضیح میدهم بجهت اینکه داستان هائی که من از ۲۱ فروردین در نشریات و روزنامهها خواندم بکلی با حقیقت مغایر است. بجهت اینکه کسانی که اینها را نوشته اند اصلاً در آنجا نبودند. خود شخص من در آنجا بودم و ایست که این اطلاعاتی که راجع به ۲۱ فروردین به شما خواهم داد این از اطلاعات دست اولی است که شما خواهید گرفت. ولی یکی باید در اینجا اذعان کرد که علت اینکه من بعد از چریان ۲۱ فروردین این تصمیم را گرفتم که از نظر روانی باید افراد را پیشتر توجه کرد از این جهت بود که من هنگامی که رئیس ستاد و درحقیقت معاون گارد بودم سر و کارم منحصر" با سرپاژخانه و با آموزش افراد بود. من هرگز در این مدت ۱۸ ماه که بعنوان رئیس ستاد بودم هرگز با داخل کاخ و کارهایی که در آنجا انجام میشد هیچ آشنائی نداشتم. خوب دلیلش هم شاید این بود که فرماندهان گارد در آن موقع نمی خواستند که غیر از خودشان کس دیگری به مسائل داخل کاخ وارد بشوند. شاید هم مسائل امنیتی بود.

سؤال : این نکته که راجع به مسائل امنیتی میگوئید اصولاً آیا ساواک دخالتی داشت در امور...؟

تیمسار هاشمی نژاد : در اینجا بموقعش برایتان خواهم گفت. وقتی که من فرمانده گارد شدم درحقیقت میتوانم بگویم که از نظر مسائل کاخ کاملاً پی اطلاع بودم. یعنی شاید در طرف مدت ۱۸ ماه من فقط چند بار به کاخ آمده بودم که گزارشات را به تیمسار اویسی که فرمانده گارد بود، فرمانده تیپ گارد بود، به ایشان ارائه کنم.

سؤال : ایشان دفترشان آنوقت توی خود کاخ بود؟

تیمسار هاشمی نژاد : هم دفتر در سرپازخانه داشت ایشان و هم در کاخ. بنابراین، من وقتی که فرمانده گارد شدم با یک درحقیقت خودآموزه‌ای روپرو شدم. مچپور بودم که پوسیله افسرانم، پوسیله باصطلاح مذاکره با آنها، پوسیله صحبت، البته بدون اینکه خود آنها اطلاع داشته باشند، بجهت اینکه اگر می فهمیدند فرمانده‌شان از ما موریتش پی اطلاع است... خوب یعنی از ما موریت اطلاع داشتیم ولی از جریان کار... یکی از مسائلی که در اینجا پیش آمد همین مسئله ۲۱ فروردین بود که تبدیل باصطلاح سازمان را پیش آورد. در آنجا بود که ما متوجه شدیم که افراد وظیفه که فقط برای مدت دو سال می‌آیند در ارتش خدمت می کنند و بعد میروند به خانه و زندگی‌شان، اینها ضمن اینکه واقعا باید بشما بگویم که ما بهترین افراد و سرپازان را داشتیم، مهذا اینها خیلی در مسیر این بودند، کما اینکه گول هم خوردند، که اینها را گول بزنند. بنابراین، بعد از ۲۱ فروردین ما تصمیم گرفتیم که افراد وظیفه را محل نگهداری‌شان را دورتر بکنیم و بهمین جهت بر تعداد پیمانی اضافه کردیم. بعد از اینکه تعداد پیمانی را اضافه کردیم مسئله این شد که با وجود اینکه البته من در آن موقعیکه ۲۱ فروردین اتفاق افتاد سرتیپ شده بودم اول سرهنگ بودم فرمانده گارد بودم بعد سرتیپ شده بودم. ولی خوب یک احساس و اعتمادی را اعلیحضرت بمن پیدا کردند و شروع کردند به اینکه این سازمان را توسعه بدهم. توسعه دادم. البته در این ضمن هم تیمسار اویسی از فرماندهی لشکر تعویض شدند و رفتند شدند فرمانده ژاندارمری و تیمسار قره باغی آمدند فرمانده لشکر. منتهی در اینجا من یک مطلبی را که واقعا باید برای آینده بماند و بشما بگویم آن اینست که وقتی قرار بود تیمسار قره باغی فرمانده لشکر گارد بشوند اعلیحضرت یکروز بخود من فرمودند قره‌باغی می‌آید به لشکر با شما کاری ندارد. درست این یک Quote ( نقل قول مستقیم ) است که گفتیم قریان چاکر یک سرپاز و یک افسر هستیم. هرکسی در هر مقامی باشد برحسب وظیفه و وظایف آنرا انجام خواهیم داد. منظور اعلیحضرت از یک همچین اظهاری این بود که شما کار خودتان را می کنید او هم فرمانده لشکر است. اسمش فرمانده لشکر گارد است. ولی درحقیقت شما که فرمانده گارد هستید کار خودتان را می کنید.

سؤال : قره باغی، از چه سمتی تیمسار، آمدند به فرماندهی لشکر؟

تیمسار هاشمی نژاد : ایشان تا آنجا که من نظرم هست در گرگان بودند. خیال میکنم فرمانده لشکر گرگان بود، از آنجا آمد و البته این هم برحسب سابقه‌ای بود که ایشان در دانشکده افسری با اعلیحضرت همایونی داشتند و درحقیقت همکلاس بودند با ایشان.

سؤال : ولی این نظری که فرمودید... یعنی اعلیحضرت درحقیقت به این واقف بودند که احتیاج بود که

کس دیگری امور را بگذراند؟

تیمسار هاشمی نژاد : نخیر، نظر این بود که بمن بگویند که چون من در يك رده‌ای رسیده بودم که می توانستم جای اوپسی را بگیرم، فرمانده لشکر بشوم. ولی اعلیحضرت میلشان این بود که من در گارد باشم. در عین حال هم میخواستند که چون من درجه سرتیپ‌ام پائین تر بود میخواستند يك طوری نشود که در ارتش من زودتر به يك مقامی برسم و سایر افسرها ناراضی بشوند. این بود که ضمن اینکه فرمانده لشکر را قره‌باغی تعیین فرمودند به خود من اظهار کردند که ایشان چون فرمانده لشکر میشود با شما کاری ندارد و من يك همچین چوایی را به ایشان دادم.

سؤال : یعنی خود اعلیحضرت نظرشان نسبت به قره‌باغی مثبت بود یا این ارتقاء به...؟

تیمسار هاشمی نژاد : من يك موردش را برای شما توضیح میدهم که باز بهرحال اینجا همانا دیگر. قره باغی همان هنگامی که فرمانده لشکر شد بطور اینکه تیپ گارد شاهنشاهی یکی از واحدهای لشکر است شروع کرد بیک دخالت هائی در امر گارد. من هم برحسب وظیفه‌ای که داشتم در عین حال نمی خواستم که يك حالتی ایجاد بشود باصطلاح يك ناراحتی بشود. منتهی به معاونم به رئیس ستادم به معاونم که در آن موقع سرهنگ پدره‌ای بود به او سفارش میکردم که هر وقت که ایشان برای بازدید میآید کاملاً همه مسائل را برای ایشان روشن بکنید. تا اینکه تیمسار قره‌باغی فکر کرد چون فرمانده لشکر گارد هست میتواند مثل فرمانده گارد همیشه به حضور اعلیحضرت شرفیابی داشته باشد. چون فرمانده گارد هر روز صبح اولین فردی بود که میرفت به حضور اعلیحضرت.

سؤال : می فرمائید فرمانده تیپ گارد؟

تیمسار هاشمی نژاد : که پیش می گفتند فرمانده گارد شاهنشاهی.

سؤال : آن وقت اسم رسمی لشکر گارد چه بود تیمسار؟

تیمسار هاشمی نژاد : آن لشکر گارد بود. ما تیپ گارد شاهنشاهی بودیم. قره باغی، چند بار از طریق دیگری تقاضای شرفیابی کرد، اعلیحضرت نپذیرفتند. تا اینکه به خود من مراجعه کرد که شما يك وقتی بگیرید که من پیام شرفیاب بشوم حضور اعلیحضرت.

سؤال : از این نظر با ایشان مثل امراء دیگر لشکرها رفتار میکردند؟

تیمسار هاشمی نژاد : بله، بله، چون امراء دیگر لشکر که شرفیابی نداشتند.

سؤال : از طریق رئیس ستاد و رئیس فرمانده...؟

تیمسار هاشمی نژاد: اصلا، اصلا" شرفیاب نمی شدند. من روی ایشکه به اصطلاح می خواستم حسن نیت را ثابت کنم رفتم حضور اعلیحضرت و عرض کردم قربان قره‌باغی استدعای شرفیابی دارد. فرمودند چکار دارند؟ گفتیم قربان چه عرض کنم؟ فرمودند که ما خیلی کار داریم. پاور بکنید که عین این جمله را گفتیم: قربان فرماینده لشکر گارد است اجازه بفرمائید که شرفیاب بشود. خلاصه فرمودند خیلی خوب بگوئید بعد از ظهر پنجشنبه بیاید. بعد از ظهر پنجشنبه هم معمولا" اعلیحضرت توی کاخ سعد آباد قدم میزدند. اگر کسی هم میآمد همینطور در حال قدم زدن با ایشان صحبت می کردند. قره باغی هم آنروز آمد و یک مطالبی را که یادداشت کرده بود همینطور گفت. اعلیحضرت هم همینطور سرشان اینور و آنور و نه" ها" گفتند و نه" نه" و آخر سر هم صحبت‌هایش که تمام شد با یک همچین کردن یعنی مرخصی. این تمام با اصطلاح شرفیابی قره‌باغی در آن موقع بود. یعنی اعلیحضرت می خواستند در اینجا به قره باغی ثابت کنند که او هم مثل یکی از فرماندهان لشکر است. اگر فرماینده لشکر مثلا" آذربایجان میتواند شرفیاب بشود او هم میتواند شرفیاب بشود. ولی اگر فرماینده لشکر گارد است ضرورتی ندارد که شرفیابی داشته باشد. بهر صورت بعد از این، جریان رسید به زمانی که من به درجه‌ای رسیده بودم، یعنی به مقامی رسیده بودم، که پایستی سرلشکر بشوم. فرماینده تیپ گارد مجلس سرتیپی است. حقیقت باز در اینجا باید یک چیزی را به شما همینطور که صحبت میشود باید بگویم. اصولا" کار گارد شاهنشاهی فوق‌العاده مشکل بود. و انتظار خودم این بود که خوب یک دوره‌ای من چهار سال فرماینده گارد میشوم اینجا هم مجلس سرتیپی است حالا باید بمن محل سرلشکر بدهند. بنابراین، من از این کار خارج میشوم میروم یک کار دیگر می گیرم. حقیقتش را بشما بگویم چون کار واقعا" کار طاقت فرسائی بود و من هم یک کسی بودم که واقعا" روی یک مُد کلاسیک بالا آمده بودم، من خودم در دانشگاه جنگ همیشه تدریس میکردم، که باید ما مشاغلیمان را عوض بکنیم بجهت ایشکه از یک شغل ما یک تجربیاتی بدست میآوریم میرویم در شغل دیگر آنجا بکار میبریم. یک تجربیاتی آنجا بدست میآوریم. بنابراین، این Rotation (چاپچائی) را من خودم تدریس میکردم در دانشگاه جنگ که نظرم هست که یکروز از همین روزهایی که من رسیده بودم به این محل، یعنی محل سرلشگری، و اعلیحضرت در سعدآباد بودند. همینطور که قدم میزدند عرض کردم قربان، در دانشگاه جنگ هنگامی که چاکر استاد بودم و همچنین در موقعی که در دانشگاه جنگ امریکا تحصیل میکردم، در آنجا خیلی پافشاری میکردند روی روتیشن. همین موضوعی را که الان بشما گفتیم توضیح دادم و بعرض رساندم که قربان روتیشن نتیجه‌اش اینست که انسان تجربه میگیرد از هر کار. اعلیحضرت به فراست دریافته‌اند که منظور من چه هست. که من کارم اینجا تمام شده، سرتیپ بودم. محل هم محل سرتیپی است. حالا باید بروم به یک شغل دیگر. فردای آنروز، واقعا" فردای آنروز، محل من را از سرتیپی به سرلشگری ارتقاء دادند و تیپ گارد شاهنشاهی شد، گارد شاهنشاهی، با محل سرلشگری. از آن موقع اعلیحضرت دستور دادند که ما سازمان را اضافه بکنیم.

سؤال : مکانی که قره‌باغی داشت چه شد آنرا حذف کردید؟

تیمسار هاشمی نژاد : نه، نه، اصلا" ما از لشکر گارد کلی خارج شدیم یعنی آن تیپی که در آنجا اسما" بنام تیپ گارد شاهنشاهی بود از آنجا خارج شد یک تیپ دیگر بهش دادند و ما شدیم گارد شاهنشاهی.

سؤال : آن وقت فرق مسئولیت شما با مسئولیت آن لشکر گارد چه بود؟

تیمسار هاشمی نژاد : اصلا " هیچ چیز. از اول هم ما کاری با لشکر گارد نداشتیم. حالا بعدا " پهبان میگوییم.

سؤال : از نظر وظیفه چه تفریقی پیدا شد؟ شما فقط مسئولیت خاندان سلطنت را داشتید؟

تیمسار هاشمی نژاد : فقط خانواده سلطنت داشتیم. حالا برایتان میگوییم که همینطور بتدریج چه مسئولیتهایی اضافه شد.

سؤال : آن یکی آن وقت مسئولیتش چه بود تیمسار؟

تیمسار هاشمی نژاد : کجا.

سؤال : آن لشکر گارد.

تیمسار هاشمی نژاد : لشکر گارد مسئولیتش اولاً " حفاظت يك منطقه‌ای بود. هرکدام از این لشکرها يك منطقه‌ای داشتند که باید در مواقع ضروری در آن منطقه آن طرح ارتش وقتی انجام میشد اینها باید پروند در آن منطقه. ضمن اینکه لشکر گارد مسئولیت تأمین تهران را داشت .

سؤال : مثل هر لشکر دیگر؟

تیمسار هاشمی نژاد: مثل هر لشکر دیگر. ضمن يك مأموریت اصلی که عبارت از دفاع از مملکت بود. مأموریت بعدش تأمین تهران بود. که در مواقع ضرورت باید آنرا، در چریان ۱۵ خرداد، برایتان خواهم گفتم. از زمانی که من از فرماندهی تیپ گارد شاهنشاهی ارتقاء پیدا کردم به فرماندهی گارد شاهنشاهی، که دقیقاً این در سال ۱۳۴۵ بود، اعلیحضرت شروع کردند به اینکه گارد به اصطلاح تکمیل بشود، افزایش پیدا کند. بتدریج از يك تیپ گارد شاهنشاهی تبدیل شد به سه تیپ. و گردان جاویدان تبدیل شد به تیپ جاویدان، اسواران سوار تبدیل شد به گردان جاویدان، و بعدها حتی پالتر رفت و شد واحد سوار، که درحقیقت يك سرهنگ پر آن فرماندهی میکرد. ما بتدریج دارای دو گردان تانک شدیم درحالی که در لشکرها فقط يك گردان داشتند. ما دو گردان تانک پیدا کردیم. اعلیحضرت مخصوصاً قصدش این بود که علاوه بر وسائل آمریکائی، گارد شاهنشاهی از همه جا، از وسائل همه جا، استفاده بکند.

سؤال : این فلسفه‌اش چه بود تیمسار؟

تیمسار هاشمی نژاد : فلسفه‌اش این بود که خودشان می خواستند، شاید يك سیاستی بود، که می خواستند مثلاً " فرض بکنید که ما تانک چیفتن انگلیسی داشتیم. در گارد دو گردان تانک چیفتن داشتیم. تانک چیفتن انگلیسی بود. درحالیکه در سایر لشکرها تانک امریکائی داشتند.

سؤال : این آشوقت ایجاد اشکال نمی‌کرد از نظر تجهیزات و خرید؟...

تیمسار هاشمی نژاد : راجع به خریدش، اینها اصلا" کار ما نبود. تنها کاری که من می‌کردم این بود که سازمان را آماده می‌کردم. تعلیم میدادیم، افسرش را تعلیم میدادیم، درجه دارانش را تعلیم میدادیم، سربازش را آماده می‌کردیم. بعد به عرض میرساندیم که قربان از نظر سازمان این گردان آماده است. بفرمائید بهش اسلحه‌اش را بدهند. آن موقعی بود که اسلحه را از طریق ارتش به آن گردان را واگذار می‌کردند. در نتیجه لشکر گارد یعنی گارد شاهنشاهی از زمانی که من شدم فرمانده گارد یعنی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۹ که باز مقام من رسید به سرلشگری، که در اینجا باز داستان دیگری دارم که برایتان می‌گویم، گارد شاهنشاهی سازمانش پیش از یک لشکر شد. چون یک لشکر تقریبا" دارای سه تیپ است، دو گردان توپخانه و یک گردان تانک. ما چهار تیپ داشتیم، دو گردان تانک داشتیم، یک گردان توپخانه داشتیم و عوامل واحد سوار داشتیم. تقریبا" تا آنجائی که من نظرم هست در آن موقع آمار ما نزدیک هیجده هزار نفر بود.

سؤال : این ۱۳۴۹ است ؟

تیمسار هاشمی نژاد: در حدود ۱۳۴۹. یادم است که لشکرهای دیگر حداکثر یک چیزی در حدود سی‌زده یا چهار ده هزار نفر بیشتر نداشتند.

سؤال : بیشترش پیمانی بودند تیمسار؟

تیمسار هاشمی نژاد: درحقیقت یک تیپ پیمانی ما پیدا کردیم، سه گردان پیمانی داشتیم.

سؤال : تیمسار آن قشر جامعه‌ای که ازش افراد گارد می‌آمدند آیا با ارتش فرق داشت کلا" چه قشری از جامعه، چه از نظر طبقه جامعه...؟

تیمسار هاشمی نژاد : یعنی انتخاب افراد گارد را منظورتان است ...

سؤال : بله، بله. آیا نظری به این بود که فرض بکنید کرد بیشتر باشد، ترک بیشتر باشد، طبقه پائین باشد، طبقه وسط باشد؟

تیمسار هاشمی نژاد : اگر شما الان یک چائی یا یک قهوه بمن بدهید خیلی ممنون میشوم.

سؤال بله. خواهش میکنم بفرمائید تیمسار.

تیمسار هاشمی نژاد : افرادی که برای گارد انتخاب میشدند دو دسته بودند، یک دسته افراد وظیفه، و یک دسته افراد پیمانی، که من به این دسته افراد پیمانی درجه دارها را هم اضافه میکنم. برای گرفتن افراد





وظیفه، کار گارد واقعا" خیلی سنگین بود. پایین نحو که ما افسرانی را با یک تیم تعیین میکردیم می فرستادیم به نواحی مختلف. مثلا" سیستان و بلوچستان یا کردستان، یا فرض بفرمائید خراسان، این تیم میرفتند آنجا تماس میگرفت با شهرداری، با ساواک، با فرمانده لشکر یا اداره نظام وظیفه محل، از افرادی که مشمول خدمت بودند، از میان اینها عده مورد نیاز را برحسب ظاهر، و قد بخصوص، این افراد را انتخاب میکردند. بعد از اینکه این افراد انتخاب میشدند، بعد بوسیله شهرداری محل و ساواک محل، یک بررسی مقدماتی راجع به خانواده‌شان و راجع به سوابق شان میشد، اینقدر که این بررسی مقدماتی اجازه این را میداد که این شخص بیاید به گارد. این افراد را با وسائل حمل و نقل میآوردند به گارد شاهنشاهی در آنجا ما یک آموزشگاهی داشتیم برای اینها.

سؤال : تیمسار آیا اینها بیشتر اهالی مناطق شهری بودند یا از عشایر بودند؟ از تمام طبقات ...

تیمسار هاشمی نژاد : از تمام مناطق. در هر سزونی ( Saison )، در هر فصلی که باید سربازگیری بشود، که معمولا" چهار فصل سال بود. تیمی که تعیین میشد بیک منطقه‌ای از ایران میرفت. یک مرتبه میرفت به خراسان، یک مرتبه میرفت به شیراز، یک دفعه میرفت به کرمان، یک دفعه میرفت به آذربایجان، یکدفعه میرفت به کردستان، یکدفعه میرفت به لرستان، یک دفعه میرفت به منطقه مرکزی. بهر صورت این تیم افراد گارد از تمام منطقه انتخاب میشدند.

سؤال : از نظر اجتماعی هم از هر طبقه‌ای بودند؟

تیمسار هاشمی نژاد: از هر طبقه، بیشتر طبقات زارع، بیشتر طبقات باصطلاح کارگرهای محلی بودند.

سؤال : فرمودید میآیند به آموزشگاه.

تیمسار هاشمی نژاد : وقتی می آمدند به آموزشگاه از همان زمانی که آموزش اینها شروع میشد، چون چهار ماه باید اینها را ما تعلیم بدهیم، می کشید از همان زمان، پرونده اینها چه در ساواک، چه در شهرداری تحت بررسی قرار میگرفت. و بتدریج که اینها آموزششان تمام میشد، جواب اینها میآمد که مثلا" این فرد شایستگی خدمت در گارد را دارد یا ندارد. تعداد کمی از این افراد را ما بعد از اینکه اطلاع پیدا می کردیم، یا اینکه ممکن بود سرباز خوبی باشند، می فرستادیم به واحدهای دیگر. این تا زمانی بود که اینها آموزش را تمام می کردند وقتی که آموزششان را تمام می کردند...

سؤال : این مرحله آموزش نظامی بود تیمسار یا ...؟

تیمسار هاشمی نژاد : آموزش نظامی بود، در عین حال در طول این آموزش نظامی فرماندهان مؤلف بودند که اینها را به اصطلاح از وظیفه‌ای که بر عهده‌شان هست واقف بکنند و به اینها تفهیم بکنند که شما واقعا" از افراد پرگزیده این ملت هستید بجهت اینکه شما انتخاب شدید که بیائید در محلی مثل گارد شاهنشاهی که درحقیقت حافظ و نگهبان خاندان سلطنت است خدمت بکنید. بنابراین، شما یک سرباز برجسته‌ای هستید

و از نظر يك فرد ایرانی يك فرد برجسته‌ای هستید برای اینکه ببینید، ایشقدر سرپاز در سراسر مملکت هست اما شما هستید که انتخاب شدید برای این کار، يك چنین چیزی را ما دائما در مغز این سرپازها می‌پروراندیم که شما بعثت برجستگی که داشتید برای يك همچین پستی انتخاب شدید. واقعا" بشما بگویم که سرپازان ما روی این تعلیم و تربیت واقعا" از بهترین سرپازان ارتش بودند و نه تنها در ارتش خودمان. خوب در اینجا باز این صحبت پیش می‌آید که من باید بگویم. در آن موقع پیمان سنتو بود. در پیمان سنتو امریکا، انگلیس، ترکیه، پاکستان، ایران، بودند. هر سال اینها يك مسابقاتی داشتند، بخصوص مسابقات تیراندازی. تقریبا" بطور کلی همیشه ایران، که تیمس تيم گارد شاهنشاهی بود، در این جریان شرکت میکرد. چون تیم گارد از تمام تیمهای ایران می‌پرد، میرفت به این مسابقات و تقریبا" همه ساله تیم مان ردیف اول بود. یعنی هم امریکا، هم انگلیس، هم پاکستان، هم ترکیه، تمام اینها تیمشان از ما پائین تر بودند. و خود این اصلا" در تمام کشورها يك حالتی برای ارتش پیدا کرده بود. روی این اصل بود که آموزش اینها واقعا" با دقت هرچه تمامتر انجام میشد.

سؤال : تیمسار آیا خود این باعث يك تنش، حسادتی بین بقیه نیروهای ارتش نمیشد؟ نسبت به درجه دارها و افسرها، و سرپازان ؟

تیمسار هاشمی نژاد : البته، البته، چرا اینطور بود. واقعا" گارد شاهنشاهی همیشه مورد باصلاح حسادت سایر واحدها بود. ولی، اینها همه اطلاع داشتند که واقعا" چقدر مسئولیت اینها، کار ما سنگین بود. از خود فرماده گارد، که باید بشما بگویم که اگر خدمت ۸ ساعت بود ما، بعضی مواقع، پیش از ۱۶ ساعت در روز کار میکردیم و من شاید شبها میشد که بین سه و چهار ساعت بیشتر نمی‌خوابیدم و تازه در همان مدت خواب هم، آدم خوابش آرامشی نداشت.

سؤال : بخاطر مسئولیت ؟

تیمسار هاشمی نژاد : بسیار مسئولیت سنگینی بود. باز در اینجا يك مطلبی پیش می‌آید که ناچارم هر وقت چیزی بنظرم رسید بگویم.

سؤال : پله، پله، بفرمائید.

تیمسار هاشمی نژاد: خدا پیامرزد، مرحوم هویدا که واقعا" مورد احترام من است. مرد بسیار شریفی بود. هرکسی يك معایبی دارد، ولی در جمع کلهش از نظر شخص من، مرحوم هویدا واقعا" يك فرد خوبی بود. یکروز ضمن صحبت بمن گفت فلانی این جمله‌ای است که Quote ( نقل ) کنم خود هویدا گفت که درست است که من نخست وزیر مملکت هستم، ولی باید پتو بگویم که تو مسئولیتت از من سنگین تر است. برای اینکه اگر چنانچه جان پادشاه در اینجا حفظ نشود، ما فلج هستیم. این است که واقعا" يك همچین مسئولیت سنگینی بود. من که خودم وارد هستم فکر می‌کنم اگر میخواستند بچنان افراد خاندان سلطنت در آنجا سوء قصدی بکنند کار آسانی بود. ما که خودمان بودیم می‌فهمیدیم، متوجه بودیم، حالا در این مورد يك جمله...

سؤال : ولی تیمسار پنژر میآمد هر جائی که خانواده سلطنتی میروند، فرض کنید، اعلیحضرت سال پسال میرفتند دانشگاه تهران برای مراسم فارغ التحصیل، این ساواک بود، که پنژر میآمد که مسئولیت پیگیری و گشت .....

تیمسار هاشمی نژاد : همیشه خود گارد عواملی داشت که در اساس آنها بودند. اصلا " ساواک کاری در آن منطقه نداشت از خارج منطقه، خارج منطقه مربوط بود به ساواک.

سؤال : بعضی وقتها میرفتند به دانشگاه تهران.

تیمسار هاشمی نژاد: داستان های خیلی جالبی درباره ساواک دارم که آنرا بعدا" برایتان خواهم گفت، چون این خیلی جالب است. اینها را یادداشت کنید که بعد پپرسید که برایتان بگویم. گارد، در اینجا بطور مختصر بپتان میگویم، خودش دارای عواملی بود...

سؤال : یعنی در لباس شخصی ؟

تیمسار هاشمی نژاد : پله، پله، پله، ما هم دارای ضد اطلاعات بودیم، و هم دارای اطلاعات بودیم. و اینها بودند، که بدقت، در هر جائی که ما میرفتیم، قبلا" شاید از یکماه پیش میرفتند، با مسئولین آن منطقه مذاکره میکردند. منطقه را بازدید میکردند. تمام نکاتی که باید به آنها توجه بدهند توجه میدادند. از خارج به شهربانی می گفتند که در کجاها باید مراقبت بشود. طرح مراقبت داخلی را خودشان می ریختند. مأمورین ساواک فقط در آنجا بودند که اگر احتیاجی بود به آنها گفته بشود. والا مأمورین گارد واقعا" در کار خودشان ورزیده بودند.

سؤال : اینها چه چوری با ساواک همکاری میکردند؟ چون آن هم در حقیقت به یک حدودی همین وظایف را برای خودش قائل بود.

تیمسار هاشمی نژاد : ساواک کاری که با ما داشت، و متأسفانه در بسیاری موارد اشکال تراشی میکرد که بعدا" برایتان خواهم گفت، بیشتر روی مسئله شناسائی افراد ما بود قبل از اینکه بپایند به خدمت. ساواک بما باید میگفت که این فردی را که شما آوردید به گارد خصوصیاتش چه هست. آیا صلاح و مصلحت هست؟ آیا خانواده اش کسانی هستند که این را تحریک نکنند؟ توجه می کنید؟ ساواک دیگر کاری بکار ما نداشت. حالا اگر چنانچه ساواک گزارشی از فلان افسرما یا خود بنده و یا این و آن میداد این یک کاری بود که کار خودش بود که معمولا" هم از این کارها میکردند، عوض اینکه توجهشان بیشتر توجه به مسائل عمده باشد. مثلا" فرض کنید بیشتر توجه این بود که مثلا" فلان امیر دیشب خانه کدام امیر دیگر رفته یا چند نفر بامدیگر در جلسه بوده اند. اینها یک چیزهایی است که اگر فرصت داشته باشید من بعدا" برایتان خواهم گفت.

سؤال : ولی اگر مثلا" ساواک می فهمید که یک گروه تروریستی یک نقشه ای دارد در آن زمان با شما

همکاری داشتند؟

تیمسار هاشمی نژاد : صد درصد. آنرا پله، آخر پیمینید؟

سؤال : یعنی سعی نمی‌کردند که جایگزین شما بشوند و از این مسائل استفاده نکنند که قدرت خودشان را...

تیمسار هاشمی نژاد : بپیچوچه. یعنی حقیقت را من پشما بگویم که عوامل آنها برای این کار کافی نبود. خود ما، برای اینکه چنین مأموریت سنگینی داشتیم، باید پشکر خودمان باشیم. من که نمی توانستم بروم بعد دامن رئیس ساواک را بگیرم که آقا ما که آمدیم توی این منطقه سوء قصد به پادشاه شد، خوب پس چرا شما چیز نکردید؟ می گفتند پس خود شما چه کاره هستید؟ این است که مأموریت اصلی در هرجائی که پادشاه میرفتند پهنه گارد بود. ساواک مأموریت خارج از گارد داشت. ما هرگز نمی گذاشتیم ساواک در کار ما دخالتی بکند. در کار و وظیفه خودمان نمی گذاشتیم دخالتی بکند. حتی شهریانی را هم همینطور. اینها را در حدودی قرار میدادیم که خارج از منطقه اینجا باشند. نمیدانم سؤال شما چه بود؟

سؤال : من خواستم ازتان ضمناً پیرسب. بعد از انقلاب سر گارد چه آمد؟ یعنی منظورم تمام سرباز، درجه دار...

تیمسار هاشمی نژاد : این را بگذارید در موقعش پنهان میکنیم. الان ما داریم راجع به تکمیل گارد، اگر شما یادتان باشد، سؤال اولی ما این بود که چه جور گارد چیز شد که من آن قسمت آخرش را هنوز برای شما نگفته‌ام.

سؤال : بفرمائید.

تیمسار هاشمی نژاد : عرض بکنم به حضور شما این قسمت مربوط به افراد وظیفه بود. قسمت دیگر مربوط به تربیت افراد پیمانی و درجه داران بود. که بازم ما خودمان در گارد آموزشگاهی برای این کار داشتیم. آموزشگاههای داشتیم. و افراد پیمانی و درجه داران را با دقت هرچه تمامتر انتخاب میکردیم و آنها را تعلیم میدادیم و اینها بعد از اینکه این تعلیمات را می دیدند در آخر تعلیماتشان اغلب افراد را می فرستادیم به دوره‌های هواپرد، چتر باز، و دوره‌های رنجر (Ranger). خود ما هم در گارد، رنجر و این سازمانها را داشتیم. و بطور کلی آموزشی که اینها می گرفتند در ردیف اول بود. درجه دارها و افراد پیمانی، حتی افسران جوانی که می‌آمدند به گارد، که ما آنها را هم از دانشکده افسری انتخاب میکردیم، سوابقتشان را بررسی میکردیم. وقتی می آمدند به گارد باید میرفتند در این دوره‌ها شرکت بکنند. یعنی یک افسر جوان گارد یا باید دوره رنجر را تمام میکرد یا باید میرفت دوره هواپرد را تمام میکرد. یعنی ما اینقدر باید اطمینان داشته باشیم که این افسر این قدر شایستگی این را دارد که بتواند پرود و واقعا دوره رنجر را، که دوره خیلی سختی بود، بگذراند یا پرود دوره هواپرد را بگذراند تا

بتواند افسر گارد بشود. بهمین جهت واقعا" افراد گارد افراد پرچسته‌ای بودند.

سؤال : تیمسار آیا توی گارد به اندازه کافی جا برای ارتقاء بود؟ یعنی ایشقدر سرهنگ و سرگرد پرچسته که داشتید اینها را بالمآل می فرستادید به جاهای دیگر توی ارتش یا ...

تیمسار هاشمی نژاد : حالا برایتان توضیح میدهم این مطلب را. اصولا" افسران گارد به این ترتیب، می آمدند به گارد. نظرم هست در یکی از جلساتی که شرفیاب بودم حضور اعلیحضرت، سؤال فرمودند که خوب این افسران اضافی را چه می کنید؟ چون بالاخره افسری که ستوان است، وقتی که پدربه سرگردی رسید، ما تعداد سرگرد را که به اندازه ستوان نمی خواهیم. من چوآب دادم حضورشان که ما این افسران را به ارتش میدهم و اینها بهترین افسرانی هستند که نمونه میشوند در واحدهای ارتش. و واقعا" هم هرکدام از اینها که میرفتند در واحدهای ارتش در آن واحد يك گُل سرسید بودند. برای اینکه هم از نظر اطلاعاتشان و هم از نظر کارشان همه جور پرچستگی داشتند و حتی من به عرض اعلیحضرت رساندم که حتی این فرماندهان ردهء بالا، سرهنگها، چون ما یواش یواش نیازی به این تعداد نداریم، اینها بهترین کسانی هستند که در ارتش اینها را بگذارند در مقامات خیلی حساس. کم و بیش هم همین کار میشد. ولی خوب البته دقیقا" این کار به این ترتیب نشد در سالهای بعد. منظور اینک افسران ما وقتی از گارد میرفتند همیشه توجهشان بطرف گارد بود. من مخصوصا" چون مدت طولانی فرمانده گارد بودم میگذاشتم اینها يك مدتی در خارج خدمت کنند، يك تجربه‌ای بگیرند، و اگر يك موقعی نیاز داشتیم دومرتبه اینها را برمی گردانیم به گارد. این پا يك تجربه بهتری برگشته بود به گارد. افسران به این ترتیب علاوه، براین که در ارتش تعلیم پیدا کرده بودند، گارد شاهنشاهی يك محل تربیت افسرها شده بود. بنابراین اینها را وقتی ما می فرستادیم به خارج واقعا" خودشان يك نمونه‌ای بودند. من قسمت آخر این مطلب را که گارد بچه ترتیبی توسعه پیدا کرد پشما گفتیم که به ۲۲ هزار نفر رسید. این قسمت آخرش را هم برای شما توضیح میدهم با خاطرات شخصی. بعد از اینکه من شدم فرمانده گارد...

سؤال : یعنی این در سال ۱۳۴۵.

تیمسار هاشمی نژاد : ۱۳۴۵. سال ۱۳۴۹ دومرتبه سالی بود که من سرلشگریم میرسید به مقامی که دومرتبه به مقام بالاتر بروم. دیگر تقریبا" قطع داشتیم که حتما" يك شغل دیگری بمن محول خواهد شد. برای اینکه تا آن زمان هرگز محل فرماندهی گارد از سرلشگری بالاتر نرفته بود. زمانی هم که مرحوم نصیری گارد بود سرتیپ و سرلشگر دیگر آخرین مرتبه بود. ( پایان نوار ۲ پ )

### شروع نوار ۲ آ

سؤال : بفرمائید.

تیمسار هاشمی نژاد : در سال ۱۳۴۹، تیمسار مین پاشیان که از افسران پاسواد و پرچسته ارتش بود و هر دوی ما کمند و جنرال استاف کالج ( Command And General Staff College ) امریکا را تمام

کرده بودیم.

سؤال : همدوره بودید یا ایشان ؟

تیمسار هاشمی نژاد : نخیر، نخیر، ایشان سه چهار سال جلوتر از من بود. ولی ما همیشه يك ارتباط نزدیکی باهم داشتیم و من احترام شخصی نسبت به ایشان داشتم. ایشان به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شدند. روزی که ایشان آمد به کاخ یادم هست که در کاخ نیاوران بود که باید شرفیاب بشود بعنوان فرمانده نیروی زمینی. من آنجا فرماده گارد بودم. باهم برخورد کردیم. بمن گفت که آیا میل داری که رئیس ستاد نیروی زمینی معرفیات کنم؟ گفتیم که تیمسار شما میدانید که من اولاً در کاری که هستم تحت امر اعلیحضرتم. در ثانی من يك سرپاژ هستم من هیچوقت نمیتوانم بشما بگویم پلی، یا نه، از آن گذشته اگر من بشما بگویم پلی یعنی از این کارم ... درحالی که این کار، کاری است که من ارتباطم با شخص اول مملکت است. گفت بهر صورت من امروز الان که میروم به عرض اعلیحضرت میرسانم که شما چون سرلشگری هستی که باید محل سپهبدی بگیری و از این شغل باید عوض بشوی رئیس ستاد نیروی زمینی بشوی. ایشان رفت حضور اعلیحضرت شرفیاب شد. در مراجعت برگشت بمن گفت که اگر اعلیحضرت يك چنین مطلبی که برای تو فرمودند، گفته بودند برای من، من پرواز میکردم. گفتیم چه مطلبی پیش آمد، گفت وقتی که بعرضشان رساندم که فداننی برای رئیس ستاد نیروی زمینی، فرمودند که فداننی مدیر خوبی است و ما خودمان احتیاج داریم. باز دوبرتبه بر سر همین مطلب، شاید دو سه روز بعد، محل فرماده گارد شاهنشاهی شد سپهبدی. یعنی باز بعد از اینکه من فکر میکردم که در ظرف ۸ سال بالاخره کار من عوض میشود، و من بشما بگویم، باز هم تکرار میکنم، خودم عقیده داشتم که پایستی فرماده گارد عوض بشود بجهت اینکه هم برای این آدمی که در اینجا هست این کار سخت تحمل ناپذیر بود. من سه بار مریض خیلی سخت شدم. واقعا "Nervous Break Down ( ناراحتی اعصاب ) شدم. چون کار بقدری مشکل بود، بقدری سنگین بود، که هیچکس نمیتوانست این را تحمل بکند. بعد از ۸ سال که من این فکر را میکردم که میروم پیرون دوبرتبه شدم ...

سؤال : آیا در خود گارد هم تغییر پیدا شد ... ؟

تیمسار هاشمی نژاد : حالا، همین جا را میخواهم برایتان بگویم. بلا فاصله اعلیحضرت، بعد از اینکه محل مرا به سپهبدی بردند، لشکر گارد را گذاشتند زیر امر من، یعنی فرماده گارد شاهنشاهی، گارد شاهنشاهی زیر امرش بود لشکر گارد، سوار تبدیل شد به يك واحد سواری که در حدود يك هنگ بود. همینطور توپخانه اضافه شد. البته اینها را که من بشما میگویم یکدفعه نشد. ما همینطور سازمانها را آماده میکردیم، بعرض اعلیحضرت میرساندیم سازمانش آماده است امر بفرمائید اسلحه بهش بدهند.

سؤال : گارد جاویدان که به آنصورت رشد کرد...

تیمسار هاشمی نژاد : گارد جاویدان تبدیل شد تقریباً به يك لشکر.

سؤال : در همین زمان.

تیمسار هاشمی نژاد : بله، در همین زمان، گارد جاویدان تبدیل شد به یک لشکر.

سؤال : آن هم تحت فرماندهی شما.

تیمسار هاشمی نژاد: تحت فرماندهی من شد گارد جاویدان ، گارد شاهنشاهی ، لشکر گارد.

سؤال : آن وقت خود مقام شما چه اسمی پیدا کرد؟

تیمسار هاشمی نژاد : من سپهبد بودم، فرمانده گارد شاهنشاهی، تمام اینها زیر امر فرمانده گارد شاهنشاهی، بطوریکه شما گفتیم تقریبا "آمار ما یک چیزی در حدود ۲۲ هزار نفر بود که فقط نزدیک شاید دو هزار نفر افسر من داشتیم. آن وقت کارهای دیگری هم بمن محول شد. علاوه براینکه من به عنوان فرمانده گارد مسئول این کارها بودم، تاءمین تهران را هم بمن محول کردند.

سؤال : استان تهران را؟

تیمسار هاشمی نژاد : تمام استان مرکزی را، که در استان تهران، در زمان لازم، شهربانی، ژاندارمری و تمام عواملی که در تهران بودند می آمدند زیر امر من. یعنی تقریبا "یک چیزی در حدود پیش از ۱۰۰ هزار نفر. بطوریکه در سه سال که من فرمانده سان و رژه بودم در ۲۱ آذر، مطابق آماری که ما تهیه میکردیم و بعرض اعلیحضرت میرساندیم افرادی که در آنجا بودند پیش از ۱۰۰ هزار نفر عوامل بودند.

سؤال : در آن زمان کل ارتش ایران چقدر بود تیمسار؟

تیمسار هاشمی نژاد: ۴۵۰ هزار نفر.

سؤال : ۴۵۰ هزار نفر این در سال ؟

تیمسار هاشمی نژاد : تقریبا " همان سال انقلاب میشود.

سؤال : در انقلاب میشود ۴۵۰ هزار نفر. درحقیقت تعداد لشکر گارد تبدیل میشود به یک چهارم کل ارتش .

تیمسار هاشمی نژاد : بله، تقریبا " یک چهارم بود، البته خوب بعدها هم برای شغل آخرم که محل ارتشیدی بوده، آتشم داستانش ...

سؤال : که این تبدیل به ارتشی بشود...

تیمسار هاشمی نژاد : نخیر، پینید من دومرتبه فرماده گارد شدم و این سازمان را تشکیل دادم تا رفتیم به سال ۱۳۵۲، سال ۱۳۵۲ من شده بودم یک سپهبد ۴ ساله که باید ارتشید می شدم. از طرفی معاون من هم که مرحوم پدره‌ای بود پدره‌ای را من از همان سالی که فرماده گارد شدم با درجه سرهنگی آوردم به گارد یعنی تقاضا کردم، استدعا کردم، اعلیحضرت پذیرفتند. آمد به گارد، تا زمانی که در سال ۱۳۵۲ که او سرلشگر بود باید درجه سپهبدی میگرفت، من سپهبد بودم که باید درجه ارتشیدی میگرفتم. همان موقع فرماده‌ی گارد به او محول شد و من شدم ژنرال آجودان. داستان این را برایتان بعداً خواهم گفت.

سؤال : تیمسار یک قدری راجع به استفاده عملی از گارد برای ما توضیح بفرمائید اولاً آیا مرتبه اول که بطور سیستماتیک از گارد استفاده شد وقایح ۱۳۴۲ بود یا قبل از آن هم مورد داشت ؟

تیمسار هاشمی نژاد : موارد دیگری هم در سابق بوده، منتهی این موارد خیلی جزئی و کوچک بود. در نظر ندارم. چون استعداد گارد در گذشته خیلی زیاد نبود.

سؤال : در ۲۸ مرداد آیا رل مهمی داشت.

تیمسار هاشمی نژاد : در ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ تنها رلی که داشت، همان بود که تیمسار نصیری که در آن موقع درجه سرهنگی داشت فرمان عزل مصدق را به درپ منزل ایشان بُرد که در نتیجه منجر به بازداشت خودش شد. دیگر مسئله مهمی برای گارد نبود در آن موقع تا آنجائیکه من بخاطر دارم. و مسائل بعدیش هم خوب یکی بعد از دیگری پیش آمد که کم و بیش گمان میکنم که باید به اطلاعات آن زمان مراجعه کرد چون در آن موقع من افسر گارد نبودم، در آن موقع در دانشکده افسری خدمت میکردم.

سؤال : میرسیم پس به ۱۳۴۲ بعنوان اولین استفاده...

تیمسار هاشمی نژاد: استفاده از گارد پله، تقریباً در ۱۳۴۲ شروع شد، نظرم نیست که آیا وقایح ۲۱ فروردین را برای شما شرح دادم یا نه.

سؤال : نخیر، میخواهید اول با آن شروع بکنید؟

تیمسار هاشمی نژاد : پله، ۲۱ فروردین یک جریان خیلی مهمی است که بعضی از روزنامه‌ها هم در گذشته مطالبی درباره آن نوشته‌اند که تقریباً با واقعیت وفق نمیکند، چون خود من هم کسی بودم که در جریان وقایح ۲۱ فروردین بودم اینست که شاید این اطلاعات در آینده مشمر شمر باشد. ۲۱ فروردین جریانش از قبل زمینه سازی شده بود. یعنی پراساس انقلابی که اعلیحضرت محمد رضا شاه کرده بودند در تقسیم اراضی و انقلاب سفیدی که کم و بیش ذکرش آمده، یک اختلاف شدیدی بین یک طبقه از جامعه که میشود گفت طبقه‌ای که پیرو مذهب بودند، بخصوص مراجع مذهبی، و ایشان پیش آمده بود که مسلماً اینها تحریکاتی



در این جریانات می‌کردند و کم و پیش دیده میشد. در نتیجه، همین‌ها اقداماتی می‌کردند که اشخاصی که در داخل گارد خدمت می‌کنند، اینها را بطرف خودشان جلب کنند و از اینها بتوانند استفاده بکنند برای مقاصد خودشان. مسئله مهم اینست که گارد شاهنشاهی با وجودیکه می‌بایستی يك واحد ثابت باشد، معیناً، تعداد عمده و اصلیش از افراد وظیفه بود. افراد وظیفه هم همانطور که اطلاع دارید برای دو سال خدمت می‌آمدند به ارتش و خدمتشان را انجام میدادند، بعد دوبرتبه پرمی گشتند به جامعه. در نتیجه این افراد همیشه با جامعه سر و کار داشتند. با اینکه مدت دو سال می‌آمدند به خدمت، ولی همیشه با جامعه خارج سر و کار داشتند و در آن جامعه کسانی که می‌خواستند از اینها استفاده بکنند بخصوص از راه مذهب خیلی پرایشان امکان این کار بود که بتوانند افرادی را از بین افراد وظیفه انتخاب بکنند برای مقاصدشان. در گارد شاهنشاهی، خود ما، یعنی من بعنوان فرمانده گارد خیلی به موضوع مذهب اهمیت میدادم، بجهت اینکه خود من يك فردی هستم، واقعاً نمیتوانم بگویم يك مسلمان كاملاً واقعی هستم، ولی وظایف خودم را انجام میدهم. بهمین جهت هم من در گارد همیشه تاءکید می‌کردم که بایستی افسران، درجه داران و افراد معتقد و با ایمان باشند. و بهمین جهت هم در گارد ما مسجدی ساختیم و در این مسجد هم مراسمی انجام میدادیم. ولی در عین حال این مانع از این نبود که عواملی از خارج بتوانند روی افراد نفوذ بکنند و اینها را برای امیال خودشان آماده بکنند. یکی از این افرادی که متأسفانه در این دام افتاده بود پشام شمس آپادی بود.

سؤال : او افسر بود یا سرباز؟

تیمسار هاشمی نژاد: نخیر، سرباز وظیفه، سرباز وظیفه شمس آپادی، که مسلماً رویش کار کرده بودند و بالاخره افراد وظیفه جوانهایی هستند که خیلی آمادگی پذیرش هر نوع تحریرگی را دارند، خود بخود او بطرف آن عده‌ای که مقاصد داشتند جلب شده بوده، آماده‌اش کرده بودند برای اینکه يك چنین کاری را انجام بدهد. حالا پرمی‌گردیم به اصل واقعه روز ۲۱ فروردین. روز ۲۱ فروردین تا آنجائیکه من بخاطر دارم یکروز شنبه بود.

سؤال : این در چه سالی دقیقاً؟

تیمسار هاشمی نژاد: در سال همان هزار و سیصد و...

سؤال : ۱۳۴۱ بود؟

تیمسار هاشمی نژاد: نخیر نخیر، ۱۳۴۲ در همان سال ۱۳۴۲ بود. اجازه بفرمائید ۱۳۴۴.

سؤال : پس بعد از شلوغی های ۱۵ خرداد شده بود؟

تیمسار هاشمی نژاد: ببله، ببله، بپخشید.

سؤال : پس فرمائید.

تیمسارهای شمی نژاد : باید در این مورد يك دقتی روی یادداشت‌هایم بکنم.

سؤال : باشد چشم فرمائید.

تیمسارهای شمی نژاد : در آن روز من طبق معمول ساعت ۹ آمدم به کاخ مرمر در شهر در تهران که در آنجا با اتفاق سایر درباریها در انتظار تشریف فرمائی اعلیحضرت باشیم. کسانی که در آنجا حضور داشتند تا آنجائیکه یادم هست تیمسار ارتشبد آریانا بود، که در آن موقع سمت ژنرال آجودائی داشت. آقای لقمان رئیس تشریفات، آجودان روز را درست بخاطر ندارم. ولی آجودان روز در آنجا حضور داشت. و ما در انتظار تشریف فرمائی اعلیحضرت که معمولاً ساعت ۹ روز، ۹ هرروز، بود در آنجا ایستاده بودیم.

سؤال : جلسه خاصی که نبود تیمسار؟

تیمسارهای شمی نژاد : اصولاً رسم پراین بود که ما صبحها، همین عده‌ای که برای شما گفتیم، ژنرال آجودان، فرمانده گارد، رئیس تشریفات، آجودان روز همیشه دم درب کاخ مرمر منتظر بودیم که اعلیحضرت از کاخ اختصاصی با اتومبیل می‌آمدند آنجا پیاده میشدند و میرفتند بدفتر. این رسم همه روزه بود. روزانه هم بطور کلی چون من همیشه در دسترس بودم و پرحسب وظیفه‌ای که دارم همیشه در آنجا بودم، معمولاً از طرف نخست وزیر، وزراء، فرماندهان نیروها، رئیس ستاد، رئیس ساواک، رئیس شهرپائی، اگر مطالب عمده و فوری داشتند بمن مراجعه میکردند، که من پعرض اعلیحضرت پرسیام و جواب را فوراً به ایشان، به آنها بدهم. پناپراین من يك تعداد مطالب و پرونده‌هایی داشتم که باید پمحض تشریف فرمائی اعلیحضرت پعرضشان پرسیام و جواب اینها را بگیریم. آنروز پرحسب تصادف از ساعت ۹ گذشت و اعلیحضرت تشریف نیاوردند. آجودان من هم مرتباً بمن مراجعه میکند که اینها منتظر جواب هستند. تقریباً ده دقیقه‌ای از ساعت ۹ گذشت و من بفکر اینکه مبدا اعلیحضرت پعلت کمالت از کاخ اختصاصی به کاخ مرمر نیابند، چون هیچوقت اتفاق نمیافتاد که از ساعت ۹ دیرتر بیابند، حرکت کردم از کاخ مرمر به کاخ اختصاصی. من نمیدانم شما چقدر وارد هستید به گسترش ...

سؤال : یادم نیست، وقتی موزه شده بود آنجا رفته بودم.

تیمسارهای شمی نژاد : اگر درست میدان پاستور را در نظر بگیریید کاخ مرمر در جنوب شرقی قرار داشت و کاخ اختصاصی در شمال غربی. پناپراین، اعلیحضرت از کاخ اختصاصی تشریف می‌آوردند از وسط چهار راه می گذشتند می آمدند به کاخ مرمر، کاخ مرمر محل دفتر بود. پناپراین، من از کاخ مرمر پیاده حرکت کردم بطرف کاخ اختصاصی بفکر اینکه اعلیحضرت ممکن است امروز از آن دفتر تشریف نیاورند یعنی از کاخ اختصاصی تشریف نیاورند بدفتر. پا رسیدن پدرب کاخ اختصاصی، اعلیحضرت از پله پائین آمدند و سوار اتومبیل شدند. همانجا من فوراً رفتم جلو و مطالب مختلفی که هر قسمتی بمن گفته بودند که منتظر جواب بودند از دستگامهای امنیتی و یا نخست وزیری، یا وزراء، همه اینها را دانه، دانه پعرض ایشان

رساندم و ایشان هم در مقابل هر يك، يك جواب دادند و من جواب را یادداشت كردم. وقتی تمام شد این مطالب، اعلیحضرت با اتومبیل حرکت كردند بطرف كاخ مرمر، من پیاده بطرف كاخ مرمر و دفتر خودم. دفتر من در سمت درب ورود په كاخ مرمر در سمت چپ قرار گرفته بود. يك ساختمان تازه ای بود. اعلیحضرت از درب كاخ مرمر تشریف می بردند به وسط. كه آن كاخ مرمر در وسط قرار داشت بنابراین، من دیگر نمی رسیدم، چون پیاده بودم با ایشان پروم په درب كاخ مرمر. بخصوص كه مسائل را هم يعرض ایشان رسانده بودم و جواب گرفته بودم. همینقدر كه رسیدم په دفتر، بدفتر خودم پشت میز كه تلفن را بردارم و این مسائل را به کسانی كه سوال کرده بودند جواب بدهم. صدای تیراندازی را شنیدم. صدای رگبار اول تیراندازی، با رگبار دوم، از دفتر دويدم بطرف كاخ مرمر، كاخ مرمر در وسط قرار دارد دفتر من تقریباً در شمالش قرار دارد. از همین جا حرکت كردم از سمت چپ كاخ مرمر یعنی از شرق كاخ مرمر رفتم په جلوی درب. په جلوی درب كه رفتم دیدم كه درب نیمه باز است وارد درب شدم، وارد كاخ مرمر شدم دیدم كه این استوار ما، استوار پاپائیان، كه از مأمورین مخصوص بود. استوار پاپائیان.

سؤال : مأمورین مخصوص یعنی ... ؟

تیمسار هاشمی نژاد : مأمورین مخصوص را در اینجا باید پرايتان تشریح بكنم كه ما از بین درجه دارانی كه سالها در گارد، در گارد شامشاهی خدمت کرده بودند و دارای سوابق خدمتی و سوابق امنیتی بسیار درخشانی بودند و ورزیدگی كامل برای انجام مأموریت خاص داشتند، اینها را انتخاب میكردیم، بنام مأمورین مخصوص. يك فرمانده بخصوصی داشتند این مأمورین مخصوص، و اینها محافظ نزدیك پادشاه و شهبانو بودند. محافظین بلافاصله نزدیك كه همیشه هم در لباس غیرنظامی، لباس سویل بودند و دور تا دور مراقب بودند. فرمانده مأمورین مخصوص در آن موقع سروان مهام پور بود و بعداً " سروان جهان پینی شد كه الان سرهنگ جهان پینی و در اینجا است.

سؤال : فرمودید وارد شدید و دیدید استوار پاپائیان..

تیمسار هاشمی نژاد: استوار پاپائیان جلوی درب دفتر اعلیحضرت همایونی تیر خورده و افتاده است، ولی هنوز زنده است. و این سرپاز شمس آوری از خارج كاخ، یعنی از توی محوطه، با تیراندازی مسلسل میآید بطرف درب. در اینجا استوار پاپائیان كه دستش يك اسلحه هفت تیر ۲۲ بود، واقعا" با شجاعت هرچه تمامتر په این شخص تیراندازی میكند. نه تنها تیراندازی میكند میآید از جلوی این، از جلوی رگبار مسلسل این، میرود داخل كاخ كه این هم با او میآید بداخل كاخ، ولی این خودش را میرساند په دم درب دفتر اعلیحضرت و در آنجا میافتد ولی هشت تیر كه در لوله داشته هر ۸ تیر را په این میزند. این شخص یعنی شمس آوری با وجود اینکه بهش تیر خورده بود، معهذاً میآید داخل كاخ و په يك مأمور دیگر ما، یعنی په استوار لشگری هم بلافاصله با مسلسل تیراندازی میكند ولی او هم دو تیر تیراندازی میكند و هر دو تیرش په شمس آوری میخورد. بنابراین، وقتی كه شمس آوری میخورد بزمین، در حقیقت نزدیك ۸ تیر په او اصابت کرده بود، كه شش تیرش را پاپائیان زده بود و دو تیرش را لشگری. ولی هر سه اینها آن لحظه كه من وارد كاخ شدم زنده بودند. یعنی زنده بودند كه افتاده بودند ولی چشمپایشان باز بود. پاپائیان بخصوص واقعا" با نگاهش بمن اظهار میكرد كه من وظیفه ام را انجام داده ام. و واقعا"

رشادت فوق العاده‌ای کرده بود.

سؤال : و خود اعلیحضرت این موقع توی دفترشان بودند.

تیمسارهای منی نژاد : حالا، الان، اجازه بفرمائید. من بلافاصله رفتم توی دفتر دیدم اعلیحضرت نیستند، اعلیحضرت نبودند از همان دفتر رفتم توی آپدراخانه دیدم اعلیحضرت در آپدراخانه هستند ولی الحمدلله سالم، خیلی خوشحال شدم، البته خوشحال شدم که در آن حالت، که اقلًا ایشان سالم هستند، خیلی چیز شدم. بلافاصله آمدم که به وقایع دیگر رسیدگی بکنم. که بلافاصله...

سؤال : زمان تیراندازی ایشان کجا بودند توی دفتر خودشان؟

تیمسارهای منی نژاد : تیراندازی که شروع می شود، اعلیحضرت داخل کاخ میشوند بلافاصله میروند توی دفتر. چون صدای تیراندازی می شنوند از دفتر میروند توی آپدراخانه. آخر، این زمان شاید جمعا از یکدقیقه بیشتر تجاوز نکرده بود. این سرعت کار...

سؤال : پس او وقتی که اعلیحضرت از اتومبیل پیاده شدند شروع کرد به تیراندازی؟

تیمسارهای منی نژاد : شروع کرد به تیراندازی. ولی خوشبختانه تیر به هیچیک از کسانی که در آنجا بودند اصابت نکرد. فقط یکی از پیشخدمتها که مأمور درب بود به دستش یک گلوله خورده بود، بنام سیدحمین. اسم کوچکش یادم هست. پله.

سؤال : تیمسار آیا مسجل شد که شمس آوری از کجا بوده؟

تیمسارهای منی نژاد : پله، پله این مسجل شد، که او از طرف فدائیان اسام است. او را باصطلاح تحت تبلیغ قرار دادند، و او را برای چنین کاری آماده کردند.

سؤال : ولی خودش زنده نماند که ...

تیمسارهای منی نژاد : و خودش زنده نماند نخییر. البته بعدما اشخاص دیگری هم در این کار دست پیدا کردند. یعنی اسمشان آمد. که چون من دیگر وارد آن جریان نیستم از آنها اسم نمی پریم، ولی خوب اتفاقاً یکی از آنها بعدما در دستگاه تبلیغات یک شغل پیدا کرد، در دستگاه رادیو تلویزیون پله.

سؤال : می فرمودید.

تیمسارهای منی نژاد : این وقایعی بود که در آنروز اتفاق افتاد. البته اعلیحضرت بعد از شاید نیمساعت سه ربع دیگر به برنامه‌شان ادامه دادند و در آنروز هم اتفاقاً می پایستی که رئیس ستاد ارتش پاکستان

میآمد. تقریباً این ساعت، ساعت ۹ بود شاید مثلاً ده و ریح کم که پرنامه شروع شد و اشخاص آمدند  
پرای... .

سؤال : این چه تاشیری روی گارد گذاشت همان موقع ؟

تیمسار هاشمی نژاد : البته از نظر شخص من خیلی، پیش از همه. بجهت اینکه خوب همه در آنروز  
تکان خوردند و خیلی از کسانی که از همکاران خود من بودند شروع کردند به تنقید و همهشان انتظار این  
را داشتند که من تغییر شغل پیدا کنم. تقریباً میتوانم بگویم همه، همه. در این موقع ما کمتر کسی  
را داشتیم که دست دوستی دراز کند غیر از خود شخص اعلیحضرت. در اینجا واقعا این مطلب چون یک  
مطلبی است که خیلی مهم است از نظر خود من برایتان بیان میکنم. بعد از این جریان واقعا یکروز  
بسیار بحرانی در زندگی من بود. من اشتباهی که کردم ژنرال آچودان را در آن موقع تیمسار ارتشبد  
آریانا را اسم پرده درحالیکه مرحوم تیمسار سپهبد یزدان پناه بود و با اینکه مرحوم تیمسار یزدان پناه  
خیلی مرد شریفی بود و همیشه هم بمن نظر محبت داشت ولی...

سؤال : بخشید تیمسار آن موقعی که تیراندازی شد آچودان روز، تیمسار یزدان پناه. کجا بودند؟

تیمسار هاشمی نژاد : ایشان هم همانجا بودند.

سؤال : ولی گلوله پشان نخورد؟

تیمسار هاشمی نژاد : نه، نه، هیچکدامشان هیچ طورشان نشد.

سؤال : و اینها واقعه را پچشم دیده بودند؟

تیمسار هاشمی نژاد : بله، بقرار معلوم بعضی اینکه صدای تیراندازی شد اینها آمده بودند توی کاخ.  
پهر صورت با اینکه خیلی محبت داشتند اینها، از این که یک چنین واقعه‌ای پیش آمده و بدست یکی از  
عوامل گارد این کار شده، خوب تا اندازه‌ای هم حق داشتند که همه نسبت به کسی که مسئول این کار بود  
یعنی فرمانده گارد به اصطلاح اعتراض بکنند یا نظر اعتراض آمیزی داشته باشند. بجهت اینکه ما در  
ارتش یک سرلوحه‌ای داریم که این سرلوحه برای ما خیلی مهم است. آن اینست که میگوئیم هر واقعه‌ای  
اعم از خوب یا بد در یک واحد نظامی اتفاق بیفتد مسئولش فرمانده است. حالا این واقعه چه خوب، چه  
بد. بنابراین، من از نظر فرمانده مسئول این امر بودم. ولی ضمن اینکه این کار شده بود از سوی یک  
فرد گارد، دو نفر از افراد خود این گارد فداکاری کردند، جانشان را در راه گذاشتند، و جلوی هر چیزی  
را گرفتند. همانطور که گفتم آنروز یک روز فوق العاده بحرانی بود برای من و شاید هم انتظار این را  
داشتیم که شغل دیگری بمن محول بشود. ولی بعد از ظهر همانروز اعلیحضرت مرا در دفترشان، در کاخ  
اختصاصی خواستند. یعنی ظهر بمن تلفن شد که اعلیحضرت شما را در حدود ساعت ۲ احضار کردند و من  
فکر کردم که حتماً اعلیحضرت میخواهند که در این مورد از من بازخواست بکنند. وقتی که من رفتم به

حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم قطع دارم، که ایشان متوجه شده بودند که تمام عوامل پرعلیه من شروع کرده‌اند به اقدام. اعلیحضرت در آنجا سوءالاتی راجع به سازمان گارد کردند، که اتفاقاً آن موقع همانطور که پرایتان گفتم سازمان گارد یک سازمان خیلی کوچکی بود یعنی ۲۷۰۰ نفر ما بیشتر عوامل نداشتیم و به همین جهت از افراد وظیفه در داخل کاخ استفاده میشد. چون ما از آن بعد دیگر نفر وظیفه را در داخل محوطه نگذاشتیم و اینها را بردیم خارج از محوطه. ولی خوب این یک سیستمی بود که از گذشته مرسوم بود و بنابراین ما هم این را ادامه میدادیم. اگر هم میخواستیم احتمالاً "قبلاً" این افراد را برداریم یا ناراحتی فرماندهانشان رویرو میشدیم. برای اینکه می گفتند چرا ما که یک همچین افتخاری داشتیم که مراقبت اعلیحضرت را داشته باشیم در داخل چرا این افتخار را از ما می گیرید. چون درحقیقت این برای افراد گارد یک افتخاری بود. ولی بعد از اینکه این اتفاق افتاد ما افراد وظیفه را از داخل کاخ از داخل محوطه کاخ برداشتیم و گذاشتیم خارج از کاخ. بهر صورت اعلیحضرت راجع به سازمان گارد از من سوءالاتی فرمودند. بعداً "پرعکس تمام نظرات دیگری که همه بمن ایراد میکردند ایشان بمن فرمودند امروز هم که گارد ما وظیفه خودش را خوب انجام داده.

سؤال : روحیه شان چطور بود تیمسار؟

تیمسارهاشمی نژاد : روحیه شان خیلی خوب بود خوشبختانه در آن موقع.

سؤال : هیچ تکانی خودشان پنظر نمیآمد.

تیمسار هاشمی نژاد : در آن موقع اعلیحضرت روحیه فوقالعاده خوبی داشتند و خیلی مسلط. همانطور که گفتم بعد از نیمساعت تا سه ریح آثروزی برنامه کارشان را دوبرتبه ادامه دادند.

سؤال : وقتی که شما وارد آپدراخانه شدید چه؟

تیمسار هاشمی نژاد : ایشان ایستاده بودند البته یک کمی رنگ و رو پریده بود، ولی هیچ به اصطلاح اثر چیزی نبود و بعد هم همانطور که گفتم بعداً "رفتند پدفترشان مشغول کار شدند. چیزیکه آثروزی باعث تعجب خود من بود که واقعا" این در خاطر من همیشه میماند این بود که من در انتظار این بودم که اعلیحضرت از من بازخواست بکنند. درحالیکه آثروزی اعلیحضرت بعد از اینکه صحبت راجع به سازمان اینها شد بمن فرمودند که خوب امروز هم گارد ما وظیفه خودش را انجام داد. حقیقت بشما بگویم این صحبت حتی باعث تعجب خود من هم شد. بچیت اینکه خوب درست است گارد وظیفه خودش را انجام داد و جان دو نفر فدا شد. ولی بالاخره یکنفر گارد هم این کار را کرده بود. بهر صورت بعداً" دیگر تحقیقات شروع شد.

سؤال : نظر اعلیحضرت راجع به پی گیری تحقیقات و به سزا رساندن آنهائیکه عوامل بودند، چه بود؟ خودشان پی گیری را می خواستند یا...؟

تیمسار هاشمی نژاد : کاری که من انجام دادم آنروز این بود که بلافاصله پرونده سرپاز را خواستم. پرونده سرپاز شمس آوری را خواستم. در پرونده تمام دستگاههای امنیتی گزارش داده بودند که هیچ نوع سوابقی برای این سرپاز نیست. و این سرپاز صالح است که ما بگذاریم در نگهبانی کاخ. ما هم غیر از این اطلاعات اطلاع دیگری نداشتیم. برای اینکه یک گاردی که در حدود ۲۷۰۰ نفر عوامل داشت آن موقع ما که عوامل اطلاعی نداشتیم که ببینیم این سرپازی که مثلا "فرض بفرمائید که از یکی از نقاط کشور آمده، ( تا آنجائیکه اطلاع است اهل کاشان بود) این در آنجا سابقه خودش و خانواده اش چه هست. این کار بعهده کی بود؟ بعهده سازمان امنیت بود. بعهده شهرداری بود. بعهده ژاندارمری. که اینها هرکدامشان گزارش جداگانه میدادند برای این سرپاز. من تنها کاری که کردم ظهر وقتی که اعلیحضرت در سرنهار بودند، اتفاقا "علیحضرت هم در آنجا تشریف داشتند. من این پرونده را بردم و آنجا در سرنهار و همانروز بعرض اعلیحضرت رساندم که این سرپاز را ما با این سوابق گذاشتیم. یعنی هم ساواک، هم شهرداری، هم ژاندارمری، این سرپاز را باصطلاح Clear ( قابل اعتماد) دانسته بودند.

سؤال : و خود اعلیحضرت آیا اصراری داشتند که حتما " شما پروید پی این را بگیریید و هرکه بوده بسزایش پرسانید یا...؟

تیمسار هاشمی نژاد : ببینید، از آنجا بعد وظایف دستگاه امنیتی شروع میشد. بخصوص تیمسار سپهبد کمال که در آن موقع رئیس رکن دوم یا رئیس شهرداری بود گمان میکردم. بله. پیرحال یکی از اینها، یا رئیس رکن دوم یا رئیس شهرداری، و او از آن بعد مسئول این کار شد که پرود و تحقیق بکند و همان تحقیقات ایشان منجر شد به اینکه عده ای را دستگیر کردند و اعلیحضرت البته از آنها گذشتند و تمام آنها را بخشیدند بخاطر خودشان، گفتند چون اینها بخاطر من بوده همه را بخشیدند. که یکی از آنها همانطور که گفتیم بعدها آمد توی دستگاه تبلیغاتی.

سؤال : تیمسار پس اجازه پدمید، حالا راجع به وقایع ۱۳۴۲ که یک موردی بود که گارد بعنوان ...

تیمسار هاشمی نژاد : آن در ۱۵ خرداد.

سؤال : در ۱۵ خرداد بله، بله، یک توضیحی بفرمائید. مثلا " چطور شد که دولت تصمیم گرفت بجای نیروی زمینی یا نیروهای دیگر از گارد استفاده بکند در آن غائله؟

تیمسار هاشمی نژاد : همانطور که برای شما توضیح دادم در تهران لشکر گارد بود در آن موقع .

سؤال : آن موقع تحت فرمان تیمسار اویسی بود.

تیمسار هاشمی نژاد : تیمسار اویسی، فرمانده لشکر گارد بود. لشکر گارد، گارد شاهنشاهی در آن موقع یکی از تیپ های لشکر گارد بود. که در آن موقع پنجم تیپ گارد شاهنشاهی نامیده میشد. و من فرمانده تیپ گارد شاهنشاهی بودم. ما جزو لشکر گارد بودیم از نظر سازمان. ولی از نظر وظایف من

مستقیماً" تحت امر اعلیحضرت بودم. بنابراین، در آنروز چون لشکر گارد در تهران وظیفه امنیتی هم داشت بعد از اینکه شهرپائی اینها پکار رفته بودند و کافی نبودند لشکر گارد عملاً وارد عمل شده بود پا شهرپائی. به اینجهت ما هم که یکی از تیپ های لشکر گارد بودیم خود بخود وارد عمل شدیم. و من گمان میکنم که برای شما در دفعه گذشته جریان گارد را شرح دادم.

سؤال : بله، بله، سازماندهی را.

تیمسار هاشمی نژاد : سازماندهی را و اینکه در روز ۱۵ خرداد ما بچه ترتیب عمل کردیم برای شما گفتیم.

سؤال : نخیر آنرا نگفتید و راجع به ۱۵ خرداد وارد بحث میشویم. ( پایان نوار ۳ آ )

### شروع نوار ۲ ب

تیمسار هاشمی نژاد : در مورد وقایع ۱۵ خرداد صحبت شد. پایستی در اینجا ذکر کنم که ۱۵ خرداد یکی از مواردی بود که گارد شاهنشاهی که در آن موقع بنام تیپ گارد شاهنشاهی شهرت داشت و سازمانها جزء سه تیپ لشکر گارد بود در روز ۱۵ خرداد يك نقش عمده ای را بازی کرد. خوشبختانه بدون کوچکترین خونریزی. همانطور که گفتیم تیپ گارد شاهنشاهی از نظر سازمانی جزء لشکر گارد بود ولی از نظر ماموریت مستقیماً" تحت امر شاهنشاه بود و بنابراین من که در آن موقع فرمانده گارد بودم همیشه اوامر مربوط به گارد را از اعلیحضرت همایونی دریافت میکردم و فقط لشکر گارد از نظر سازمان و باصلاح از نظر سازمانی نسبت به گارد ارتباط داشت. برای اینکه مثالی هم در این مورد زده باشم زمانی که تیمسار اویسی از فرماندهی لشکر گارد به سمت فرماندهی ژاندارمری منصوب شد، فرمانده جدید لشکر گارد به عهده سرلشکر قره باغی محول شد و اعلیحضرت قبل از این اقدام یکروزی بمن فرمودند که قره باغی به لشکر میآید با شما که کاری نخواهد داشت. و جواب من این بود که قرپان من يك سرپاژ هستم و در هر وضعی وظیفه خودم را انجام میدهم. منظور اعلیحضرت از این صحبت این بود که با اینکه قره باغی فرمانده لشکر گارد خواهد شد، برای شما تغییری پیش نمیآید. یعنی شما همان ترتیب که از نظر فرماندهی تابع خود من هستید همانطور باقی خواهید بود. پهرحال، روز ۱۵ خرداد از قبل پیش بینی میشد که اصولاً" زمان آپستن يك جریاناتی است.

سؤال : یعنی دقیقاً" توی ارتش این حس بود؟

تیمسار هاشمی نژاد : احساس میکردیم. برای اینکه اصولاً" زمانی که من فرمانده تاءمین تهران بودم هوای تهران برای ما تقریباً" يك حالت سنجش درجه بود. احساس میکردیم که يك وقایعی در پیش هست. مثلاً" چون ۱۵ خرداد مصادف بود با ماه رمضان، از اول ماه رمضان در مساجد تحریکاتی میشد.

سؤال : ساواک آن موقع واقف بود به اطلاعات ؟



تیمسار هاشمی نژاد: ساواک و عوامل اطلاعاتی وظایف خودشان را انجام میدادند ولی آنطور که باید و شاید ما را در جریان این امر که این وضع یکجا منجر خواهد شد نگذاشته بودند. برای اینکه ما کم و بیش میدانستیم که هر شب در مساجد و اینها تحریکاتی میشود و حتی شب ۱۵ خرداد عده زیادی از یکی از مساجدی که باصطلاح کارشان تمام شده بود، همه بطرف کاخ آمدند. منتهی چون ما هشیار بودیم این عده آمدند و یلافاصله با ما برخورد کردند و راهشان را کج کردند و بطرف دیگری رفتند. ولی اجتماع زیادی بطرف کاخ آمدند در شب. بعد از مراسمی که معمولاً در شبهای ماه رمضان پیش میآید در مساجد. اینها از آنجا آمده بودند. حتماً با یک دستور قبلی با یک باصطلاح تصمیم قبلی اینها آمده بودند بطرف کاخ. ولی خوب چون در آنجا مشاهده کرده بودند که عوامل گارد همه آماده هستند، اینها راهشان را برگرداندند و رفتند. ولی روز ۱۵ خرداد ما احساس میکردیم، اما نه به آنصورت. طبق برنامه‌ایکه پیش بینی میکردیم برای یک همچنین واقعی، من تصمیم گرفته بودم که دو گردان از چهار گردان گارد را در داخل کاخ نگهدارم. گردان اول گردان جاویدان بود، که در آن موقع تحت فرماندهی مرحوم سروان نشاط، سرگرد نشاط بود. و گردان وظیفه به فرماندهی سرگرد ریاحی. بنابراین، ما دو گردان در آنجا آماده داشتیم. اتفاقاً آنروز صبح یکی از گردانهای ما دیر رسید. که من از رئیس رکن سوم وقت گارد که در آن موقع سرگرد بود، سرگرد پیگلری بود که از وظایفش همین تغییر مکان واحدها بود. در آن موقع چون گردان وظیفه بموقع در سرکار خودش نرسیده بود من حتی از سرگرد پیگلری بازخواست کردم که چرا بموقع این گردان در جای خودش نیامده. از صبح آنروز اطلاعات مختلف بما میرسید بطور مثال: آتش زدن اتوبوسها، اجتماع جلوی بازار، آتش زدن قسمتی از وزارت دادگستری، اطلاعات تقریباً در سراسر شهر حاکی از این بود که همه جا بلوا و آشوب است و این بلوا و آشوب با یک آمادگی قبلی است. اعلیحضرت طبق معمول ساعت ۹ بدفتر کاخ مرمز تشریف فرما شدند و در آنجا مشغول کار شدند. ساعت از ده گذشته بود که از رئیس ستاد گارد، رئیس ستاد لشکر گارد، بنام سرهنگ فیروزمند، که با خود من هم‌دوره و هم‌کلاس بود، تلفنی رسید که ما در همه جای شهر درگیر هستیم، یعنی لشکر گارد، و شهربانی و ژاندارمری در همه جای شهر درگیر هستیم.

سؤال: درگیری لشکر گارد به این دلیل بود که مسئول حمایت استان مرکزی؟

تیمسار هاشمی نژاد: بله، بله، و اطلاعی که بشما دارم میدهم اینست که نزدیک سی هزار نفر از میدان سپه بطرف کاخ مرمز در حرکت هستند و ما کوچکترین کمکی بشما نمی توانیم بکنیم. من خودم را رساندم پدرب جنوب شرقی کاخ مرمز که به چهار راه پهلوی باز میشد، چهار راه پهلوی که یک خیابانش خیابان پهلوی بود و خیابان دیگرش خیابانی که به میدان سپه میرفت که دانشکده افسری هم در همان خیابان بود. در آنجا من مشاهده کردم که از دور صدای اجتماع فوق العاده‌ای با صداهای تیراندازی متفرق بطرف کاخ در حرکت هستند. در این موقع واقعاً یک موقعیت حساسی بود. من در آن لحظه فکر میکردم که خوب شاید پروم الان از اعلیحضرت کسب تکلیف کنم، اما یک لحظه پیش خودم فکر کردم که در این موقع وظیفه، وظیفه من است، وظیفه حفاظت بعهده من واگذار است. اعلیحضرت مشغول کارشان هستند. پروم به اعلیحضرت چه مطلبی را بگویم؟ در همان موقع تصمیم گرفتیم فکر کردم که اگر این عده پایبند بطرف کاخ و جلوی درب کاخ بطور قطع و یقین اینها با این تعدادی که هستند، سی هزار نفر، سعی می کنند که وارد کاخ بشوند و خود بخود ما روی وظیفه‌ای که داریم باید جلوگیری کنیم و تعداد زیادی در آنجا کشتار خواهد

شد. شکی برایش باقی نماند. چون شما فکرتش را بکنید يك عده‌ای در حدود سی هزار نفر همینطور هم که می آمدند بطرف کاخ تعداد زیادتر میشد، اینها می آمدند بسوی درب کاخ آنها با آن تحریکی که آنروزها مردم شده بودند. اصلاً" اوضاع شهر داغ بود، آدم احساس میکرد، مردم تحریک شده بودند، اینها حتماً" با فشار می آمدند داخل کاخ و ما در نتیجه تیر اندازی را شروع می کردیم. عده زیادی از اینها در آنجا جلوی کاخ کشته میشدند. من يك لحظه تصمیم گرفتم و پیش خودم گفتم که ما چرا این کار را اینجا بکنیم؟ اگر قرار باشد که ما با اینها برخورد بکنیم برویم جلو. بهمین جهت به فرمانده گردان دستور دادم که ما موریت شما حرکت بطرف جلو است، جلوگیری نمائید. در چند لحظه فرمانده گردان يك سکوتی کرد. یعنی برایش واقعا" این يك شکی بود. و من در آنجا مچپور شدم که پشتت به او تذکر بدهم که اگر کوچکترین غفلتی در این کار بکنی تسلیم دادگاه خواهی شد.

سؤال : دلیل این چه بوده آیا فکر می کنید که ممکن بود مثلاً" سمپاتی داشته برای...؟

تیمسار هاشمی نژاد : نخیر، نخیر، افراد گارد ما موریتشان را حفظ کاخ سلطنتی میدانستند و فکر میکردند که خارج از کاخ ما موریت اینها نیست، بلکه بعهده شهرداری است، ولی در آن لحظه که از شهرداری چیزی نمانده بود. و خود من می دیدم که قبل از اینکه این عده برسند تمام مغازه‌ها دارند درب‌ها را می بندند و پاسبانه‌ها، پیچاره‌ها همه میروند توی مغازه‌ها. خوب شهرداری چکار میتوانست بکند آنجا؟ آنها با درگیری که در آنروز در تمام شهر بود؟ بنابراین، سرگرد ریاحی بلافاصله دستور را اجراء کرد و باید در اینجا بشما بگویم که افراد گارد در آن موقع فوق العاده ورزیده بودند، با آموزشهایی که قبلاً" داشتند، اینها يك آرایش، که بنام آرایش ضد اغتشاش بود، گرفتند. آرایش ضد اغتشاش به این ترتیب است که هر ۱۲ نفر و ۱۲ نفر حرکت می کنند با اسلحه، و به فاصله ۲۰ مترش ۱۲ نفر دیگر و به فاصله ۲۰ مترش ۱۲ نفر دیگر. منتهی اینها از همان لحظه حرکت، شروع می کنند به فریاد کشیدن با آهنگهای خیلی خیلی شدید، به صداهایی یعنی آهنگ هائی که بهشان تعلیم داده شده بود. بطوریکه اصلاً" تمام میدان را این صدا پر می‌دارد. شما فکرتش را بکنید يك گردان در حدود ۷۰۰ نفر حرکت بکنند و اینها همه نعره بکشند. اصلاً" از صدای نعره اینها قبل از اینکه اینها به چهارراه حسن آباد برسند تمام آن اجتماع سی هزار نفری پخش شدند. چون فکر کردند. شما فکرتش را بکنید که اگر ۷۰۰ نفر با فاصله ۲۰ متر اسلحه بدست بحال سرتیزه حرکت بکنند و اینها همه نعره بکشند، اثر روانی این چه هست. اثر روانی این بود که بدون اینکه یکنفر از دماغش خون بیاید همه پراکنده شدند. و من بلافاصله دستور دادم که از چهار طرف دور تا دور کاخ را بپندیم ما. یعنی از میدان حسن آباد جلوتر يك جایی هست يك خیابانی هست از آنجا یکجائی را بستیم. رفتیم از طرف شمال جایی هست بنام خیابان امیر اکرم، که می‌آید پائین چهار راه پهلوی، آنجا را بستیم. از یکطرف خیابان حشمت الدوله را بستیم. از یکطرف چهار راه باغشاه را بستیم. دور تا دور کاخ را ما یکلی بستیم. ضمناً" چون چهار تا تانک را هم بمن داده بودند این تانکها را هر کدام گذاشتیم بعنوان باصطلاح يك عوامل تقویتی و روحی. کارمان آنروز در ۱۵ خرداد تا ظهر به اینصورت بود. آنروز، روز ۱۵ خرداد روزی بود که معمولاً" اعلیحضرت و خانواده سلطنت از کاخ شهر میرفتند به کاخ شمیران یعنی به کاخ سعد آباد. ساعت يك بعد از ظهر که اعلیحضرت خواستند حرکت بکنند، من مرحوم پدره‌ای را که معاونم بود، در آن موقع سرهنگ بود، خواستم پیش گفتم الان این آرایشی است که شما دارید تمام اینها گسترش گردد. وظیفه شما اینست که هیچکس از این خط

نباید بیاید تو. اگر کسانی هم هستند که خائنه شان در اینجا هست باید با شناسائی بهشان اجازه بدهید بیایند تو تا موقعی که من بهتان دستور بدهم. من خودم اعلیحضرت را اسکورت کردم به سعد آباد و در سعد آباد یادم هست که در آنروز ناهار ما در کاخ والاحضرت فاطمه بودیم. نهار را در آنجا بودیم. که اعلیحضرت مرتبا از من خیر می خواستند از شهر و من هم مرتبا خیر شهر را پوسیده پی سیم میگرفتم و به اعلیحضرت اطلاع میدادم. تقریبا بعد از نهار وقتی که برگشتیم نظرم هست که اعلیحضرت بمن فرمودند که شما به لشکر کمک نکنید. من برای خودم یک قدری، در یک لحظه، فکر کردم که من عواملی ندارم. دو گردان دارم که در شهر است. یک گردان دارم که در سعد آباد است، یک گردان هم دارم باغشاه است. که باغشاه را دارد نگهباندارد. خواستم که یک خورده تعلل کنم. اعلیحضرت فرمودند که لازم است. من هم بلافاصله اطاعت کردم. گردان باغشاه را مأمور کردم که پرود به کمک لشکر و اتفاقا همین گردان مانع از آتش زدن پمپی کولا و جاهای دیگر، که در همان غرب تهران بود، شد. واقعا کار فوق العاده ای کرد در آن ناحیه.

سؤال : تیمسار آیا آنروز اعلیحضرت عملا گفتند به ارتش که شما پرود و غائله را خاتمه بدهید یا فقط در کارشان دخالت نکردند و همانچور که خودتان گفتید شما خودتان پیشقدم شدید در بهم زدن تظاهرات خیابان حسن آباد. چون راجع به این مسئله خیلی بحث شده، بعضی ها میگویند که آقای علم دست داشتند، خود اعلیحضرت دست داشتند.

تیمسار هاشمی نژاد : من الان پشما میگویم. اصولا روز ۱۵ خرداد در وقایح ۱۵ خرداد آقای علم نخست وزیر بود. بنظر من آقای علم یکی از خدمات بزرگی که کرد این بود که در آنروز یک دستور فوق العاده روشن به ارتش داد، و به عوامل امنیتی، و گفت که اگر امروز یک میلیون نفر از بین پرود بایستی امنیت برقرار بشود و تا آنجا که ...

سؤال : این حرف را به مسئولیت خودشان زدند؟

تیمسار هاشمی نژاد : تا آنجا که بخاطرم هست. مرحوم علم قیادا بحضور اعلیحضرت شرفیاب شد، و اظهار کرده بود که قربان ما این کار را جلوگیری می کنیم. اگر اتفاق ناگواری افتاد من که نخست وزیر هستم مسئولیت دارم، و شما من را هرکاری که میخواهید نکنید. ولی اجازه بدهید که من تصمیم گیرنده باشم، و دستور دهنده، و ایشان هم دستور خیلی صریح و روشنی داد و بهم امره کسانی که مسئول بودند دستور داد که اگر امروز تا یک میلیون نفر از بین پرود بایستی امنیت برقرار بشود. بنابراین، هرکسی تکلیف خودشان را میدانست.

سؤال : فرماده کل عملیات آنروز کی بود، یعنی توی ارتش کی بود، که بالاخره از این...؟

تیمسار هاشمی نژاد : تیمسار نصیری رئیس شهرپائی، تیمسار اویسی فرماده لشکر گارد و سرتیپ ...

سؤال : پس از نظر هماهنگی ...

تیمسار هاشمی نژاد : بنظر من رل عمده را در آئروز کسی بازی کرد بنام سرتیپ وثیق، سرتیپ وثیق رئیس پلیس بود. این افسر واقعا" با يك تصمیم قاطع دستورات را صادر میکرد، و من چون دائما" با پی سیم یا او در ارتباط بودم متوجه میشدم که دستوراتی که این افسر میدهد دستوری است قاطع پُرنده، روشن. باید بشما بگویم که در ارتش شما هرگز نمیتوانید با دست بهم مالیدن و دستور ناروشن، کاری را بجائی برسائید. بلکه باید به کسی که دستور میدهید دستور روشن باشد و قاطع، که او تکلیف کار خودش را بفهمد. در اینجا من لازم است يك مطلبی را بگویم که شاید برای تاریخ، تاریخ آینده واقعا" قابل ارزش باشد. در ۱۵ خرداد استعداد ارتش بخصوص در تهران يك لشکر گارد بود که واقعا" عواملش بیشتر درگیر کارهای مختلف بودند و استعداد این لشکر شاید ۵۰ درصد هم نبود. وقتی که من میگویم استعداد یعنی اگر ۱۰۰ نفر در يك واحدی باشند ۵۰ نفرش آماده بود. یعنی جمعی را اگر شما بگیریید شاید این لشکر در حدود ۷ الی ۸ هزار نفر عامل بیشتر در اختیار نداشت. کل لشکر بیشتر از این بود ولی عواملش كاملا" ماموریتهای مختلف داشتند. اما در سال ۱۳۵۷ گارد شاهنشاهی به تنهایی، که من از ۴ سال قبل به سپید پدراهی معاونم واگذار کرده بودم، دارای ۳۲ هزار نفر عوامل ورزیده و آموزش دیده بود.

سؤال : تا چه حد تیمسار، لشکر گارد درگیر بود در کنترل اغتشاشات انقلاب، یعنی آن مرتبه هم خود گارد بود؟

تیمسار هاشمی نژاد : كاملا"، كاملا"، گارد، گارد و شهریائی. چون شهریائی وظیفه‌اش تا يك موقع خاصی است، کارش را انجام میدهد و می بیند که از عهده‌اش برنمیآید. بعد فوراً" به فرمانده تاءمین تهران اطلاع میدهد. فرمانده تاءمین تهران وارد کار میشود.

سؤال : آیا این مرتبه دیگر تصمیم مستقیمی برای گارد نبود؟

تیمسار هاشمی نژاد : ببینید منظورم همین است. با اینکه در ۱۳۵۷ گارد دارای يك همچین استعدادی بود و من بطور قطع و یقین میدانم که اگر از ابتداء ماموریت حفظ امنیت به گارد شاهنشاهی داده شده بود. و این ماموریت قاطع بود، قطعاً" از عهده گارد شاهنشاهی يك چنین وظیفه‌ای برمیآمد. بدون اینکه سایر واحدها دخالت کنند.

سؤال : در سال ۱۳۴۲ تعداد کشته شدگان و زخمی‌ها خاطرتان هست چه بود؟

تیمسار هاشمی نژاد : من متأسفانه بجهت اینکه واقعا" وظیفه‌ام آن نبود وارد آن جریان نیستم. ولی تا آنجائی که میدانم تعداد خیلی زیاد نبود.

سؤال : یعنی بازتابی قوی فکر ارتش برای اینکه کشته زیاد بود...؟

تیمسار هاشمی نژاد : اگر طبیعتاً" مثلاً" يك عدد خیلی عجیب و غریب باشد باید ما می شنیدیم. ولی ما چنین رقم عجیب و غریبی را نشنیدیم در آن موقع.

سؤال : آیا کسی ارتش را بازخواست نکرد راجع به تعداد کشته شدگان؟ اعلیحضرت یا کس دیگری ...؟

تیمسار هاشمی نژاد : اصلاً "اصلاً" بجهت اینکه ارتش وظیفه‌اش را انجام میداد. شما وقتی يك مأموریتی به ارتش میدمید، این ارتش وظیفه دارد که این کار را بکند. فرمانده ارتش می‌آید، میرود پشت تلویزیون یا رادیو می‌گوید به مردم، می‌گوید آقایان، ملت، ما دارای يك چنین مأموریتی هستیم، بما مأموریت داده شده این کار را انجام بدهیم. بنابراین، شما داریم اعلام میکنیم که بدائید که ما از فردا يك چنین کاری را میکنیم. و دیگر فردا دست بدست نمی‌مالیدند. ولی با کمال تاء سف به ارتش هرگز مأموریت داده نشد. مثال برای شما بزنم که این ارتش بدبخت را حتی یکروز که بهش گفته بودند که شما با آپاش جلوی مردم را بگیریید بعد بلافاصله تلفن کرده بودند که می‌ادا آب سرد باشد مردم سردشان بشود. یعنی ارتش بدبخت به این روز رسیده بود که حتی میخواست با آپاش هم جلوی مردم را بگیرد بهش می‌گفتند که آبت سرد نباشد که مردم سرما بخورند. با این وضع هم که ارتش نمی‌توانست مأموریت پیدا کند. من ناچارم شما بگویم که ارتش، دست بسته واقعا" پیچاره شد. ارتش اصولا" مأموریتش مأموریت برون مرزی است یعنی خارج از مرز. ما دیدیم همین ارتش با وجود اینکه این همه بلا بمرش آمده بود چطور باز در جنگ ایران و عراق واقعا" از خودش فداکاری نشان داد و مملکت را دومرتبه حفظ کرد.

سؤال : تیمسار با اینکه خاطره ۱۳۴۲ آنجا بود. چرا آن آن موقع فکر نکرده بودند که ارتش يك چیزهایی را که نداشت مثل گلوله پلاستیکی، گاز اشک آور، این چیزهایی که وسط انقلاب مسئله شد، تهیه بکند؟ چون بالاخره سابقه ۱۳۴۲ که بود، یعنی امکان يك جور اغتشاشات داخلی .

تیمسار هاشمی نژاد : با کمال تاءسف باید شما بگویم که در این کار غفلت شد. تا زمانی که من فرمانده گارد بودم، یعنی تا سال ۱۳۵۲ اولاً" اوضاع و احوال پهیچوجه نشان دهنده این نبود که وقایع نظیر این اتفاق بیفتد. چون من علاوه بر فرماندهی گارد، فرمانده تاءمین تهران هم بودم. و شما بدائید که در سال ۱۳۵۲ شکوفائی اقتصادی بود و واقعا" پهیچوجه يك چنین چیزی پیش بینی نمیشد. از سال ۱۳۵۲ من گارد را تحویل دادم که شدم ژنرال آجودان و رئیس سرای نظامی . از آن موقع بعد چنین پیش بینی نشده بود. حالا بچه ترتیبی نشده بود واقعا" من در جریان نیستم ولی بطور قطع باید يك چنین پیش بینی میشد. در اینجا چون خیلی صحبت گارد شاهنشاهی شد من ناچارم يك مطلبی را از نظر آموزش اینها بگویم. گارد به تهائی قادر بود که چنین مأموریتی را اگر بهش مأموریت قطعی میدادند انجام بدهد. همین گارد شاهنشاهی، بدائید که ما در پیمان سنتو بودیم. کشورهایی که در آنجا شرکت داشتند، امریکا بود، انگلیس بود، ترکیه بود، پاکستان بود، ایران. در بین این کشورها يك مسابقتی بود، مسابقتات تیراندازی، مسابقتات تیراندازی رزمی بود نه مسابقته تیراندازی عادی. و من شما بگویم که در ظرف چند سال پیایی ارتش ایران رتبه اول را بین تمام این کشورهای سنتو بدست آورد و بهمین جهت واقعا" يك ارزش فوق‌العاده‌ای در بین این کشورها بدست آورد. ولی خوب با کمال تاءسف يك چنین سازمانی با این آموزش و آمادگی...

سؤال : تیمسار قبل از اینکه پرویم سرمسئله‌ای می‌خواستیم از شما سؤال کنم وقتی که انقلاب شد چه

پرسر لشکر گارد آمد چه پرسر پرسنلش، افرادش ؟

تیمسار هاشمی نژاد : ملاحظه کنید، وقتی شما یک دستگاه نظامی را مختل بگذارید. عوامل نظامی جزو ملتند. اینها صبح که میآیند سرخدمت، شب میروند توی ملت. تبلیغاتی که در بین ملت است در اینها اثر میکند. بخصوص شما میدانید که سرپاز وظیفه است یا درجه دار است. اینها اصولاً پای پند مذهب هستند و شما میدانید که معتقدات مذهبی ما طوری است که مسائلی که مطرح میشود، بخصوص در آن اجتماع، اجتماع سرپاز و در اجتماع درجه دار، اینها اثر عمقی دارد. بنابراین هر قدر که از این زمان میگذشت این افراد که پایک ایمان راسخی بودند بتدریج ایمانشان سست میشد، بتدریج دیده میشد که سرپازها از خدمت غیبت می کنند، هر روز صبح که فرمانده گروهان آمار گروهانش را میدهد.

سؤال : حتی توی گارد.

تیمسار هاشمی نژاد : بله، حتی توی گارد در نظر داشته باشید که شما یکسال این واحدها را نگهداشتید و همینطور با پلاتکلیفی پردید در شهر. اینها هزار مطالب مختلف شنیدند، و سرپاز به درجه دارش نگاه کرده، درجه دار به افسرش نگاه کرده، و با یک روحیه خرابی برگشتند. فردا سرپاز رفته، و دیگر هم نیامده. در نتیجه زمانی که این اتفاق پیش آمد لشکرها در حقیقت از هم پاشیده شده بود بخصوص در تهران ولی در خارج کمتر این اثر بود.

سؤال : یعنی لشگری آنجا ننشسته بود که فرض کنید انقلابیان به انتقامجویی برآن حمله بکنند.

تیمسار هاشمی نژاد : عواملی بود. ولی پلاتکلیفی بود، بلا تصمیمی بود، کسی مسئولیت قبول نمیکرد و کسی هم فرمان نمیداد. من برای شما گفتم که یک قسمت نظامی را باید پیش ما موریت داد که شما ما موریتت این است، که شما این کار را بکنید و دیگر هم در ما موریتت دخالتی نکرد. ولی وقتی کسی به اینها ما موریتت نداد و فرماندهان هم ناچار چون از کسی ما موریتت نگرفته بودند کاری از پیش نمی بردند، روحیه سرپاز، درجه دار، افسر، هر روز از بین میرفت.

سؤال : تیمسار در آن وهله آخر که لشکر جاویدان سعی کرد اعمال قدرتی بکنند آیا شما خاطره خاصی راجع به آن دارید و یا ... ؟

تیمسار هاشمی نژاد : من تا آنجائی که باید برایتان بگویم در آن تاریخ در تهران نبودم، ولی بشما پیشنهاد میکنم در این مورد با تیمسار عسکری که در آن زمان در گارد جاویدان بود مذاکره کنید. ایشان میتواند که اطلاعات خوبی بشما بدهد. ( پایان نوار ۳ ب )

#### شروع نوار ۴ آ

سؤال : اجازه بفرمائید تیمسار این مرتبه شروع بکنیم با خاطراتی که جنابعالی از اعلیحضرت دارید.

سوا از مقایله‌ای که با ایشان در گارد داشتید و سوابقی که قبلاً گفتید اصولاً به عنوان فرمانده شما ایشان را چه جووری می‌دیدید؟

تیمسار هاشمی نژاد: اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی از ابتدائی که من با ایشان سر و کار داشتم که میشود گفت حدود ۱۳۴۱ بود، فردی فوق‌العاده پاموش...

سؤال : مثلاً چه جووری این موش ایشان روی افرادی مثل خودتان...؟

تیمسار هاشمی نژاد : اجازه بدهمید من این جمله را تمام بکنم روی یکی یکیش برایتان توضیح میدهم.

سؤال : بفرمائید.

تیمسار هاشمی نژاد : فوق‌العاده پاموش دارای حافظه فوق‌العاده قوی، خیلی دقیق در ساعات کار و منظم، این از اوصاف برجسته‌ای است از ایشان که در ظرف چند سال درحقیقت برای من روشن شده است. از نظر موش واقعا برای من ایشان یکی از برجسته‌ترین افراد بودند. خود من در دوران مدرسه، نمیتوانم بگویم نسبتاً، چون تمام دوره‌ام همیشه نمره اول بودم. ولی با وجود این بنظرم ایشان خیلی پاموشتر می‌آمد از نظر دو نفر که آدم بخواهد با هم مقایسه بکند. دلیلش این بود که ایشان همه چیز را فوراً می‌گرفت. یعنی شما وقتی می‌خواستید يك مطلبی را با ایشان در میان بگذارید ایشان فوراً می‌گرفت. میدانید این گرفتن يك کسی فقط به فقط روی موش آدم است که بتواند يك مطلبی را فوراً درک بکند یا اینکه شما مجبور بشوید برای او مدتی توضیح بدهید تا این مطلب برایش روشن بشود. البته اعلیحضرت محمد رضا شاه یکی از بااصطلاح برجسته‌ترین نکاتش این بود که برای يك مطلب فقط از یک نفر سؤال نمی‌کرد و شاید در همین مورد اشخاص را آزمایش میکرد.

سؤال : تیمسار آیا مواردی بود که ایشان برای شما مسائل را تشریح کند یا برای دیگر نظامیان فرض کنید يك نقشه جنگی طرح کند که شما درحقیقت بسط فکری ایشان را ملاحظه کرده باشید؟

تیمسار هاشمی نژاد : ایشان کارش این نبود که نقشه جنگی را با ما در میان بگذارد بلکه ایشان کارشان این بود بیشتر از ما سؤال بکند. نقشه جنگی را ماها باید برای ایشان توضیح بدهیم و البته در مواقعی که پیش می‌آمد به ستاد بزرگ می‌رفتیم و در آنجا بااصطلاح طرح‌های آینده را توضیح میدادند در آن مواقع. اولاً ایشان کاملاً وارد به این طرحها بودند و در ثانی در هر جایی که کوچکترین ایرادی بود ایشان بجا از اشخاصی که لازم بود ایراد میکردند و این نشان میداد که در عین حال که يك فردی در آن مقام دارای مسئولیت‌های مختلف بود معه‌ذا در مورد نظام که فرماندهی خاص داشت روی قسمت نظامی، اطلاعات فوق‌العاده خوب بود. و اما در مواردی که با خود من ایشان سر و کار داشت می‌خواهم بگویم بیشتر جنبه آزمایشی داشت. مثلاً در يك روزهاش اعلیحضرت در کالج سعد آباد میل میکردند که قدم بزنند. بعد از ظهرهای تابستان کارشان کمتر بود. قدم می‌زدند و ما هم بطور معمول، من که فرمانده گارد بودم در عقب، و مأمورین اطراف، مراقبتشان میکردیم. در همین مواقع بعضی از اشخاص می‌آمدند و با ایشان ملاقات

میکردند. یعنی وقت ملاقات داشتند که در همان حرکت و راه رفتن ایشان می پذیرفت اشخاص را. بعضی مواقع هم که کار تمام میشد آن موقعی بود که سوءالاتی از خود من میشد. در این سوءالات من سعی میکردم مطالبی که به ایشان میگویم حتماً درست باشد و اگر چنانچه نادرست است هرگز اطلاع نادرست به ایشان ندهم و بگویم نمیدانم. مثلاً "فرض بفرمائید که در مورد يك اسلحه‌ای ایشان سؤال میکرد من اگر اطلاع کامل داشتم از این اسلحه همان موقع با اطلاعشان میرساندم. ولی خوب سلاح اینقدر زیاد بود. یکی و دو تا نبود که همیشه انسان در حافظه‌اش همه مشخصات این سلاح را در نظر داشته باشد. بلکه بعضی مواقع لازم بود برای من که فرامانده بودم. ضرورت این نبود که من راجع به فلان اسلحه‌ای که در يك گردان پیکار می‌رود اطلاع کاملی داشته باشم. در این جور مواقع آن چیزی را که میدانستیم که صحیح است می‌گفتم آن چیزی که نمی‌دانستیم حتماً" می‌گفتم که قریب اطلاع ندارم اجازه بفرمائید تحقیق کنم. یعنی هرگز با ایشان نمیشد کسی باصطلاح بخواهد که خودش را آدم مطلعی نشان بدهد. چون پلافاصله ممکن بود این سوالاتی که از شما ایشان میکنند خودش میدانست. در این مورد يك مثالی میزنم برای شما که از نثر هوش اعلیحضرت این شاید خیلی جالب باشد. مسافرتی به کویت کرده بودیم. بعد از اینکه مراسم تمام شد جزو برنامه بازدید از کارخانجات پتروشیمی و نفت کویت بود. بعد از ظهري رفتیم، شیخ کویت، تمام اشخاصی که مسئول بودند، اینها همه بودند. ماها هم روی وظیفه‌ای که داشتیم حضور داشتیم. اعلیحضرت ضمن راه از شیخ کویت پرسیدند که محصول شما در فلان ماده شیمیایی چقدر است؟ شیخ کویت دستپاچه شد و اینور و آنور. بالاخره يك کسی يك چیزی در گوشش گفت برگشت به اعلیحضرت گفت فلان. اعلیحضرت برگشتند پهبان گفتند خیر. شما محصولتان اینقدر بود. دومرتبه يك خورده دیگر گذشت باز رسیدیم بيك چیز دیگری از محصولات پتروشیمی باز اعلیحضرت از شیخ کویت سؤال کردند که محصول شما در این ماده چقدر بود؟ باز این دستپاچه شد این ور و آنور. باز از یکی سؤال کرد يك چیزی بهش گفتند. اعلیحضرت بعد دومرتبه باز گفتند خیر شما محصولتان اینقدر است. سؤال سومی را که اعلیحضرت کردند بعد از يك مدتی، شیخ کویت برگشت گفت که اعلیحضرت از من بهتر اطلاع دارند چه بگویم؟ منظور اینست که ایشان این جور هوش و حافظه‌اش بود که با تمام مشکلات و با تمام مسئولیتهائی که داشت واقعا این مسائل را اینطور می‌گرفت توی حافظه می‌گذاشت و بعد در موقعش پیکار می‌پرد. اینکه در مورد هوش اعلیحضرت مهمترین چیز این بود که هرگز با ایشان نمی‌پاید باصطلاح آدم تظاهر می‌کند. چون فوراً متوجه میشد. بهمین جهت من بشخصه در تمام مدتی که با ایشان بودم سعی میکردم هر چیزی که نمیدانم بگویم اجازه بدهید تحقیق بکنم، تحقیق میکردم روز بعد اطلاعات صحیحش را می‌نوشتیم.

سؤال : تیمسار پرایشان در مورد افرادی که اطرافشان بودند کدام مهتر بود برای اعلیحضرت، حداقل در مورد ارتش، وفاداری بود یا اطلاعات و صلاحیت؟

تیمسار هاشمی نژاد : بطور قطع باید بگویم وفاداری. بنظر من این سؤال خیلی خوبی بود که شما کردید. اینجا يك مسأله را باید بطور کلی برای شما من روشن کنم. بعضی مواقع اینقدر این وفاداری می‌چربید که خیلی مسائل دیگری که در افراد باید باشد برای مقامات آن نادیده گرفته میشد. بهمین جهت ما در مقاماتی که در ارتش داشتیم غالباً اشخاصی این مقامات را می‌گرفتند که واقعا از نظر علمی و از نظر فنی کاملاً شایستگی آن مقام را نداشتند. اما چون نشان داده بودند، نمی‌گویم که کاملاً بودند، نشان داده بودند به اعلیحضرت، به‌صورتی، خیلی وفادار هستند این است که اینها این مشاغل را اشغال میکردند



و متأسفانه بعثت نداشتن علم آن کار و نداشتن مدیریت غالباً کارهای آنها خیلی بضرر مملکت تمام شد و شاید، شاید نه، بلکه بطور قطع، نتایجی که ما بهش رسیدیم در انقلاب بعثت انتخاب این نوع اشخاص بود برای کارها. اعلیحضرت مسئله وفا داری را... یعنی هرکس که می توانست در بین فرماندهان خودش را وفادار تر نشان بدهد، او جای اشخاص لایق تر را می گرفت. این را من باید حتماً بگویم، چونکه واقعا خود من شامد این کار بودم. خیلی از اشخاص، خیلی از اشخاصی که صاحب مقامات بالا بودند در ارتش، متأسفانه بعثت نداشتن واقعا علم و بصیرت کارشان و آن چیزیکه لازم بود برای مدیریت فرماندهی، بضرر بزرگی به ارتش و مملکت وارد کردند.

سؤال : تیمسار شما اعلیحضرت را از نزدیک می شناختید، رابطه شان با مذهب چطور بود؟ یعنی هیچوقت پیش آمد پرایتان که پرداخت خاصی داشته باشند روی این مسئله؟

تیمسار هاشمی نژاد : بله، بنظر من، اعلیحضرت فردی بود مذهبی بدون تظاهر. یعنی البته من نمیتوانم بگویم که اعلیحضرت نمازش را منظم میخواند. همچنین چیزی را من ادعا نمیتوانم بکنم. ولی اعلیحضرت به مذهب عقیده داشت. من يك مثال را برای شما میزنم که این برای خودم اتفاق افتاد. من در صحنه بودم. یکروزی در نوشهر اعلیحضرت قرار بود که هواپیمائی آمده بود برای امتحان. قرار بود که اعلیحضرت تشریف ببرند و آن هواپیما هم خیلی سریع السیر بود و بیشتر از دو نفر هم جا نمیگرفت، ایشان و خلبان. اعلیحضرت از پلههای نوشهر آمدند بالا. میدانید که نوشهر کنار دریا است، آمدند بالا. وقتی که خواستند سوار ماشین بشوند همچنین همین کردند گفتند که بگوئید آن دعای من را بیاورند. و بعد رفتند دعایشان در يك چیز سبزی یا رنگ دیگری را نمیدانم بسته بودند، آوردند. این نشان دهنده اینست که ایشان معتقد بود. و اتفاقاً هم آنروز هواپیما چون هواپیمای جدیدی بود يك ناراحتی پرايش فراهم شد. ولی پسدمت نشستند هیچ اشکالی هم پیش نیامد. منظورم اینست که بنظر من اعلیحضرت آدم معتقدی بود ولی فئاتیک نبود اصلاً. ولی صد درصد معتقد به مذهب بود.

سؤال : آیا این اعتقاد در روابطشان با ارتش یا با افراد اطرافتان نقشی داشت ؟ این را هیچوقت بعنوان معیاری در نظر داشتند ؟

تیمسار هاشمی نژاد : نه خیر. البته اعلیحضرت اصولاً علاقمند بودند به اینکه اطرافیانشان آدمهای معتقدی باشند. در مورد خود من مثلاً بعضی مواقع میشد که من روزه کار بودم در ماه رمضان. و اعلیحضرت مثلاً يك روزی در هفته، یکروز یا دو روز، يك قدری برای خودش از نظر ورزش، وقتی میگذاشتند، میرفتند برای پولینگ. من تشخیص میدادم که اعلیحضرت در این روزها وقت خودشان را طوری تنظیم می کنند که من پرسم به افطار. یعنی آن چیزهایی بود که آدم تشخیص میداد. یا فرض کنید که اگر افسری واقعا در ارتش معتقد بود اعلیحضرت اعتماد بیشتری به آن افسر داشت. یعنی مترجه میشدند که ایشان افسری است که مذهبی است ولی متظاهر نیست. مذهبی بودن با متظاهر به مذهب بودن یا فرض کنید فئاتیک بودن فرق میکند. اگر کسی بود که واقعا، قلباً، آدم معتقدی بود اعلیحضرت بیشتر بهش توجه میکرد.

سؤال : آیا هیچوقت صحبت پیش می‌آمد تیمسار راجع به علماء در سال ۱۳۴۲، نظر خاصی داشتند ایشان ؟...

تیمسار هاشمی نژاد : نه، من هرگز نشد که در مورد علماء از ایشان چیزی داشته باشم.

سؤال : شما خاطرات خاصی دارید از آن سفری که همراهان تشریف بردید به مکه؟

تیمسار هاشمی نژاد : واقعا" غیر از اینکه پشما بگویم که در آن سفر احساس همین... چون در آنجا مسئله زیارت بود دیگر و همه ما هم، اتفاقا" پدر شما هم حضور داشتند، در آنجا چیزی خاصی که بگویم که از این راه اعلیحضرت را مذهبی تر تشخیصی پدم نبود. همان نظری که گفتیم. همه ما مراسم، کار خودمان، را اجرا کردیم. البته در مورد خود من يك اتفاق در آنجا افتاد. در آن موقع آقای قوام در آنجا سغیر بود. قوام هم نمیدانم شما اطلاع دارید یا نه محمد قوام، برادر زاده قوام السلطنه، بود. خیلی مرد مذهبی بود. بعد از اینکه مراسم باصطلاح زیارت ما و مراسمی که باید در خانه کعبه انجام بشود انجام شد، و اعلیحضرت می خواستند تشریف ببرند، محمد قوام دست مرا گرفت. چونکه میدانست من هم باصطلاح خوب به يك اندازه‌ای اعتقادات مذهبی دارم. طوری بود، خوب، که شاید سایرین اینطور فکر میکردند. خود من يك همچین فکری نمی کنم، بنظر من حداقل کاری که يك پسر میتواند بکند این است که شکرگزار باشد. نماز خواندن حداقل کاری است که ما باید بکنیم یا اینهمه نعمتهائی که بما خداوند داده است. آن موقع دست من را گرفت و گفت که باید ما يك مرتبه دیگر مراسمی را اجراء بکنیم. یا اینکه خوب من فرماده گارد پودم باید در التزام اعلیحضرت میرفتیم. ولی گفت نه شما این مراسم را باید حتما" اجرا کنی. پهرحال ما با ایشان مراسم را اجرا کردیم. حرفش هم این بود که اگر شما این مراسم را اجرا کنی خانمتان پشما حرام است. خوب البته میدانید این چیزی بود. وقت چهار این مطلب مورد بحث قرار گرفت يك قدری همه روی این کار تفریح کردند و اینها که پله قریان فلدنی رفت آخرین مراسم را انجام داد که خانمش پش حلال باشد. البته این در مذهب شیعه است و زیاد به نظر من پیر و پائی ندارد این را قبول نمیکنم. منتهی خوب آنجا چون محمد قوام خیلی دوست من بود و میخواست این کار انجام بشود ما هم قبول کردیم.

سؤال : تیمسار يك نکته دیگری راجع به اعلیحضرت يك مسئله است که من میخواستم بپرسم آیا حضرتعالی خاطره خاصی دارید راجع به عرق ملی، ملی گرائی ایشان؟ البته من بخصوص میخوام بیک صورت واضح تری اگر شما خاطره‌ای دارید، مسئله‌ای پیش آمده، که نمایانگر کمیت و کیفیت این عرق ایشان باشد توضیح بفرمائید.

تیمسار هاشمی نژاد. در مورد عرق ملی اعلیحضرت باید پشما بگویم که این حس در ایشان به منتهی درجه بود. من بطور قطع میتوانم بگویم که هیچ چیز برای ایشان از این طرف و همچنین. شاید می خواهم يك حدی پایم را فراتر بگذارم بگویم که حتی خانواده‌اش را ایشان بعد از مملکتش... من عقیده شخصی‌ام اینست که ایشان چون در دو سال آخر سلطنت بیمار بوده و يك آدم بیماری که هر روز مقادیر زیادی دواهای مختلف از اضاء مختلف به ایشان داده میشد، و ایشان هم خوب بالاخره مجبور بود که این

دواها را بخورد. آدم دیگر نمی تواند انتظار داشته باشد. که مرد دهسال قبل باشد. اعلیحضرت در دو سال آخر فرق داشتند. در سال آخر بطور روشنی پا گذشته فرق داشت. این بعلت اثر بیماری در وجود ایشان بود. و آلا ایشان شخما" مرد فوق العاده وطن پرست. بنظر من، وطن برای ایشان از همه چیز مهم بود. یعنی آن چیزی که من میدانم. غیر از سال آخر. نمیگویم در آن سال آخر وطن برای ایشان مهم نبود. منتهی این بیماری ایشان را در مقابل حوادث ضعیف تر میکرد. آدم خودش يك سرما خوردگی. تب پیدا میکند می بیند که چقدر ناراحت میشود. چقدر اصلا" اساس تصمیم گیری از بین میرود در حالیکه يك همچین فردی يك همچین مرضی در وجودش بود و واقعا" هم دکترهای اطراف هم شروع کرده بودند ایشان را میدان آزمایش قرار بدهند هر دوایی که میرسید به ایشان میدادند. من خودم شاهد بودم که در هر وعده غذا اقلان" ایشان ۶ الی ۷ تا قرص های مختلف میخوردند. در همان سالهای ۷۵. حتی میخواهم بگویم ۷۶ حتی میخواهم بگویم ۷۵. البته ایشان مرتب دوا میخوردند.

سؤال : قبل از این نمی خوردند. آیا مقطعی هست که شما بگوئید خیلی دوا می خوردند؟

تیمسار هاشمی نژاد : بیشتر از همه همان ۷۵ . ۷۶ آن سال خیلی زیاد.

سؤال : ۶ الی ۷ قرص باهم ؟

تیمسار هاشمی نژاد : خیلی. هر دفعه در غذا. یکمرتبه گمان میکنم برای شما گفتیم این مطلب را که اعلیحضرت شب تشریف بردند شام به کاخ علیاحضرت فرح پهلوی. در آنجا يك مرتبه متوجه شدند که جعبه ای که مربوط به قرصهایشان هست که باید از آن بخورند نیست. فوراً بمن فرمودند تلفن کنید برایم بیاورند. ماءمور مخصوص آورد وقتی من پردم سر شام به ایشان تقدیم کردم در همانجا می دیدم که ایشان ۷ الی ۸ تا از این قرصها را برداشت گذاشت توی غذا خورد. آدمی که در روز اقلان" ۲۰ الی ۲۵ تا قرصهای مختلف میخورد. یکدانه آسپرین در بدن آدم چه اثری دارد؟ بخصوص این مرضی که در آدم باشد که هر دکتري از هر جا بیاید و يك قرص دیگر بدهد. اینک میگویم بغیر از سال آخر، بجهت این است که ایشان عرق ملیتش سرچایش بود ولی تصمیم گیری، باصطلاح عوامل تصمیم گیری اش کم بود از جهت يك فرمانده که پایستی بموقع تصمیم میگرفت برای جلوگیری از حوادث و ایشان بعلت بیماری نتوانست تصمیم بگیرد. من گمان می کنم که آنچه که می توانستم راجع به این مطلب پرایتان بیان کردم. اگر در آینده مطلب دیگری داشتید بمن اطلاع بدهید که من يك مقداری دیگر هم وقت کنم بگویم.

سؤال : خیلی متشکرم.